

نشست رهبران ۸ قدرت جهانی در آلمان

زندگی در تعلیق و تهدید (۲)

روند تشدید بحران

با آغاز ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، دوران جدیدی از بحران هسته‌ای آغاز گردید. حکومت احمدی‌نژاد در اوائل سپتامبر ۲۰۰۵، یعنی در همان نخستین گام‌های شروع به کار، غنی‌سازی اورانیوم در اصفهان و به دنبال آن در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۶ فعالیت تأسیسات اتمی نظنز را، برخلاف توافق ۲۰۰۴ با وزیران خارجه سه کشور آلمان، انگلیس و فرانسه از سر گرفت. پس از این اقدام و از آن هنگام تا کنون، حاکمیت، به‌ویژه احمدی‌نژاد و حامیان او در فرصت‌های گوناگون و هر بار به‌گونه‌ای جنجالی به‌بحران در این زمینه دامن زده‌اند و آن را تشدید کرده‌اند.

از سوی دیگر، دیوان‌سالاری بوش نیز که در چالش با جمهوری اسلامی در پی جلب حمایت جامعه جهانی بود، با بهره‌برداری از رویکرد تحریک‌آمیز حکومت احمدی‌نژاد، موضوع پروژه اتمی جمهوری اسلامی را به یکی از مهم‌ترین مسائل جهان و به یک عرصه زور آزمائی در منطقه تبدیل نمود. زور آزمائی و چالشی که هدف آن مهار جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی و برداشتن موانع سلطه بلامنزاع آمریکا در منطقه است. جدال هسته‌ای و پافشاری بر تولید اورانیوم غنی‌شده، در عین حال یکی از اهرم‌های حاکمیت جمهوری اسلامی برای گرفتن «تضمین امنیت» از آمریکا است. به‌همین جهت دلایل بحران را باید در سیاست آمریکا و هدف‌ها و منافع سلطه‌جویانه آن در منطقه و هدف‌ها و مقاصد جمهوری اسلامی و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای آن جستجو کرد. بازمانده در صفحه ۱۰

نشست امسال ۸ کشور عضو «کلوب هشت» در بندر هایلینگندام Heiligendamm آلمان برگزار شد. دولت آلمان برای آن که «امنیت» رهبران کشورهای شرکت‌کننده را تضمین کند، بیش از ۱۰۰ میلیون یورو هزینه کرد. تنها هزینه حصارگری که به طول ۱۲ کیلومتر به دور هتل محل اقامت این رهبران کشیده شد، بیش از ۱۲/۵ میلیون دلار است. هم‌چنین هزینه بیش از ۱۶۰۰۰ پلیس و دژبان مأمور حفاظت از این بندر و محل اقامت این رهبران بیش از ۸۰ میلیون یورو تخمین زده شده است.

در نشست امسال درباره کمک به آفریقا، حفاظت از محیط زیست، برنامه‌ریزی برای کاستن ۲ درجه از گرمای جوی تا سال ۲۰۵۰، کاستن از نابرابری‌های جهانی‌سازی، تروریسم بین‌المللی، پروژه هسته‌ای ایران، آزادی سرمایه‌گذاری در تمامی کشورهای جهان، ابعاد جهانی روند جهانی‌سازی و ... تصمیم‌هایی گرفته شد که در وهله اول در خدمت منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی این ۸ کشور قرار دارند.

علاوه بر آن، امسال رهبران کشورهای برزیل، چین، هند، مکزیک و آفریقای جنوبی که جزو «کشورهای پیشرفته‌ی» در حال گذار «Schwellenländer» هستند و رهبران کشورهای که رهبری اتحادیه آفریقا را به‌عهده دارند، بازمانده در صفحه ۱۵

جان پرکینز John Perkins

اعتراف‌های یک مأمور ضربه‌زن اقتصادی در خدمت مافیای اقتصادی

برگردان به فارسی از محمود اسغ

مقدمه‌ی مترجم

در سال ۲۰۰۴ در آمریکا کتابی با عنوان «اعتراف‌های یک مأمور ضربه‌زن اقتصادی» Confessions of an Economic Hit Man به قلم جان پرکینز John Perkins انتشار یافت که نظر بسیاری از محافل را به‌خود جلب کرد. این کتاب بسیار آموزنده است. نویسنده در این کتاب پرده از روی اسرار سیستم کارکردی شرکت‌های بزرگ نفتی و انرژی، ساختمانی، تسلیحاتی، بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی ... آمریکایی و نقش دولت آمریکا و مؤسسه‌های مالی جهانی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، که در عمل تحت کنترل آمریکا قرار دارند، بانک عمران ایالات متحده‌ی آمریکا و غیره برمی‌دارد و نشان می‌دهد که چگونه آمریکا از سال‌های پنجاه میلادی به‌این طرف خود را با استفاده از سیاست مقروض کردن کلان کشورهای جهان سوم به‌قدرت مسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی در جهان مبدل ساخته و امپراتوری جدیدی را بوجود آورده است. نویسنده خود را یکی از عاملان اجرای این سیاست می‌داند و با شرح زندگی و فعالیت‌های خود در این زمینه در نظر دارد در درجه‌ی اول افکار عمومی مردم آمریکا و سپس مردم سایر کشورهای جهان را به حقایق سیاست‌ها و اهداف ویران‌کننده‌ی این امپراتوری و دست‌های پشت آن و در هم آمیختگی منافع کنسرن‌های بزرگ آمریکایی با دولت آمریکا و هیات حاکمه‌ی آن جلب کرده مکانیسم این کارکرد را نشان دهد. وی بر این باور است که اگر مردم آمریکا و جهان به زودی در برابر این سیاست به‌مقاومت برخیزند و آن را دگرگون نسازند، سرنوشتی فاجعه‌آمیز و مصیبت‌بار در انتظار آنان خواهد بود. بازمانده در صفحه ۶

فسرو شاکری (۱)

«حضرت اشرف» احمد قوام

گرده‌ای از سرگذشت

به علت بلندی مقاله، در اینجا تنها بخش نخست آن، پیرامون زندگی سیاسی قوام تا پایان نخستین جنگ جهانی، منتشر می‌شود. در ادامه‌ی این گرده، به زندگی سیاسی قوام تا پایان حیات او - دوران نخست وزیری اش پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹، نخست وزیری اش طی جنگ جهانی دوم و بلافاصله پس از آن، و سرانجام، دوران ناکامی‌هایش در تیرماه ۱۱۳۱ - خواهیم پرداخت.

این مقاله در آخرین شماره‌ی نگاه‌نو (تهران، اردیبهشت ۱۳۸۶) به چاپ رسیده است

در آمد

ملهم از حال و هوای ایران، در دو دهه‌ی اخیر برخی به فکر «حیای» پاره‌ای از سیاستمداران ایران افتاده‌اند که، نه تنها در سراسر عمر خود جز زیان برای مردم میهن ما چیزی به ارمغان نیاوردند، که آنچنان به دسترنج دهقانان فقیر و ستمدیده‌ی ایران و ثروت‌های طبیعی کشور دست اندازی کردند که اعقابشان هنوز با آن ثروت‌های بیکران در فرنگستان در ناز و نعمت می‌زیینند. شناخت اینکه انگیزه چنین قلم‌زنانی چیست، کاریست به نوبه‌ی خود علمی و مستلزم شناخت عمیق محیط زندگی، نوع تربیت، آمال و آرزوی‌های برنیاورده، و عقده‌های آنان، امری که از حیظه‌ای که این نوشته در چارچوب آن نگاشته می‌شود - سرگذشت‌نویسی (بیوگرافی) - برون است. نویسنده‌ی این سطور به‌این حیظه از کار تاریخی بی‌علاقه نبوده‌است و آن را جزئی لاینفک و ضروری از تاریخ اجتماعی می‌داند. از همین رو، در کتبی که در مورد تاریخ ایران در سده‌ی بیستم میلادی نشر داده‌ام همواره کوشیده‌ام گرده‌ای از سرگذشت بازیگران قضیه‌ی مورد مطالعه را به‌دست دهم. بازمانده در صفحه ۲

دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پروتتری و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی

یک تراوای فرانسوی...: برگردان به فارسی از بهروز عارفی

۱۹۰۳ پس از سقوط امین‌السلطان، وی به تهران بازگشت و در فوریه ۱۹۰۵، کمتر از یک سال پیش از آغاز جنبش مشروطیت، به مقام وزیر لشگری رسید و در سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ برای مدت کوتاهی وزارت مالیه را به عهده داشت (۳).

در مورد ثروت‌اندوزی از طرق نامشروع در خانواده‌ی معتمدالسلطنه («نام زنگی نهند کافور!») (۴) بسیار نوشته‌اند. ما به یکی دو مورد از آن‌ها اشاره می‌بریم. در ۱۹۰۹، مأموران اطلاعاتی بریتانیا حقوق سالانه‌ی پدر قوام و وثوق را به هنگام مستوفیکری در آذربایجان پنج هزار تومان ثبت کردند. املاک وی در تهران در آن سال صد هزارتومان ارزیابی شد. اما حقوق او چون مأمور حاکم فارس در تهران به ده هزار تومان در سال بالغ می‌شد، که وجه بسیار عظیمی به حساب می‌آمد. همو و هم دو پسرش، حسن و احمد، شهره‌ی این بودند که از بیت المال ثروت هنگفتی به هم زده بودند.

گزارش اطلاعاتی بریتانیا (LP & S/20/223)، که قوام را از «دوستان» خود به حساب می‌آورد، نیز او را به ارتشاء متهم می‌ساخت. او در ۱۹۱۰ وزیر جنگ، در ۱۹۱۱، وزیر داخله، و در ۱۹۱۴ وزیر مالیه بود، و در آن هنگام پول هنگفتی جمع کرد. مورگان شوستر آمریکایی (صص ۲۱۰ و ۲۱۴) که در خدمت مجلس دوم برای سروسامان دادن به وضعیت مالیه‌ی ایران بود، در مورد پدر قوام می‌نویسد:

«در طرز تلقی وزیر خارجه و وثوق‌الدوله و برادرش وزیر داخله قوام‌السلطنه من متوجه سردی مشخصی شدم، با این که این دو تا پیش ازین نسبت به من برخوردی دوستانه داشته بودند. این تغییر برخورد هنگامی رخ داد که آنان دریافتند که من آقای لکفر (Lecoffre) را به تبریز اعزام داشته بودم تا در مورد تقلبات و سوءاستفاده‌های مالی‌ای که طی یک سال پیش از ورودم به تهران و از آن پس روی می‌داده بود، تحقیق کند. درآمدهای ایالت آذربایجان به مقدار یک میلیون تومان برآورد شده بود. با این همه، طی ماه‌ها پیش از آن که من قبول مسؤلیت کنم، و طی تمام تابستانی که من خزانه‌دار کل بودم، بنابر گفته‌ی پیشکار [آذربایجان] حتی یک شاهی هم برای دولت اخذ نشده بود. این امر از آن رو حائز اهمیت بود که تابستان فصل خوبی برای جمع آوری مالیات هاست. از طریق اطلاعات خصوصی مطلع شدم که مستوفی [آذربایجان] ثروتی برای خود به هم زده بود، و دولت مرکزی در تهران، و از جمله خزانه‌دار کل، را به استهزا گرفته بود. این که او خود را در امان می‌دید، شاید ازین رو بوده باشد که وی پدر دو وزیر نام‌ورده بود: وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه. این که ایشان، پس از اطلاع از مأموریت آقای لکفر به تبریز، ناگهان نسبت به من خصومت ورزیدند، شاید از همان رو بوده باشد.

در ایران دسیسه چینی آنقدر گسترده و منافع شخصی آنقدر بزرگ‌اند که بسیار براحتی می‌توان دید که چگونه این دو وزیر حتی نسبت به قبول التیماتوم [۱۹۱۱] روسیه گرایشی مثبت داشتند که ... یکی از مواد آن عبارت بود از «برکنار کردن فوری آقای لکفر از خدمت نزد دولت ایران.»

چون ایران‌فروشی برادرش وثوق‌الدوله به انگلیسیان طی عقد قرارداد ۱۹۱۹، که بنابر آن ایران تحت‌الحمايه‌ی بریتانیا می‌شد، یکی از موارد مشهورتر چپاول‌های اوست، نیاز پرداختن به دیگر موارد فساد او را مرتفع می‌سازد.

احمد قوام در سال‌های پیش از مشروطیت و در عهد مبارزه برای حکومت قانون «دبیر حضور» و سپس «وزیر حضور» نام داشت، یعنی منشی امین‌الدوله صدراعظم شدیداً مستیدی بود که، به‌علت فشارهای غیرقابل تحملش، نهضت مشروطه زائیده شد. در این سمت بود که وی در پیگرد مشروطه‌خواهان شرکت فعال داشت. نمونه‌ی بسیار شناخته‌شده‌ی آن توسط ناظم‌الاسلام کرمانی (ج ۲، صص ۱-۱۰۰)؛ و کتاب *نارنجی*، صص ۲۶۸ آورده شده است. در زمانی که سید جمال‌الصفهانی، از مشروطه‌خواهان مبارزه رده‌ی اول، تحت پیگرد عین‌الدوله قرار داشت و توسط مشروطه‌خواهان دیگر پنهان شده بود، دبیر حضور، قوام، با کمک جاسوس خود مجدالاسلام، که ظاهراً از مشروطه‌خواهان بود، به خفاگاه وی پی برد و آن را به عین‌الدوله گزارش کرد. در واقع در این زمان وی نقش رئیس پلیس سیاسی عین‌الدوله‌ی مستبد را ایفا می‌کرد.

پس از انقلاب مشروطیت او لقب قوام‌السلطنه را اختیار کرد (بامداد، ج ۱، صص ۹۶-۹۹). تا پیش از این که «عمله‌ی» دفتر

روشن است که نگارش سرگذشت تمام بازیگران پهنه‌ی سیاست و فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی ایران در سده‌ی بیستم میلادی امری است بس دشوار و نیازمند کار دستجمعی، که تحقق آن، البته، در میان ما ایرانیان آسان نمی‌نماید. یکی از طرح‌هایی که این نویسنده سال‌ها مورد توجه داشتم، همین امر بود و ضمن پژوهش در منابع گوناگون و به زبان‌های مختلف قدرت‌های استعماری حاکم در ایران پیرامون مسائل تاریخ اجتماعی ایران، به امر پژوهش پیرامون «شخصیت»‌های تاریخی ایران پرداختم. افزون بر کرده‌ی سرگذشت‌هایی که در کتب منتشر شده آورده شده‌اند، یا کتب در دست انتشار آورده خواهند شد، طرحی نیز در سال ۱۹۹۹ تنظیم شد در مورد صد و یک تن از آنان که، نه فقط در تاریخ صد سال ایران تأثیر گذاشته‌اند، بل خواستار تغییر جامعه بودند، یا می‌خواستند، به لحاظ منافع شخصی خود، از ایجاد تغییر جلوگیری کنند؛ در میان این سیاسیون افرادی نیز بودند که، برغم میل خود برای حفظ وضع موجود سیاسی و اجتماعی، ناچار، و زیر فشار مخالفانی که خواهان تغییر در جامعه بودند، دست به تغییراتی در جامعه زدند که وضع موجود را با شتاب هرچه بیشتری دستخوش تغییر (نه ضرورتاً ترقی‌خواهانه) ساخت. برخورد دو جریان موافقان و مخالف تغییر آن دینامیسمی را به وجود آورد که هیچ یک از آن دو رسته را میسر نیفتاد تا بنا بر میل خود بر آن مهار زنند و تغییرات را در جهت خواست‌های خود برانند. نگویند، با اینکه قسمت اعظم این کرده‌ی سرنوشت‌ها به نگارش در آمدند، گرفتاری‌ها تدریس، پایان دادن پژوهش‌های پیشین، و نیز بیماری مانع از اتمام پروژه شده‌اند. چند نسخه ازین طرح در اختیار چند متخصص ادبیات قرار گرفت تا از کمک و همکاری آنان برای نگارش کرده‌های پیرامون ادیبان بهره‌مند شوم. حال، نظر به توجهی که اخیراً به برخی از این «شخصیت»‌ها داده شده است، درست آن دیدم که کرده‌هایی را که نسبتاً آماده‌اند در اختیار خوانندگان قرار دهم. اینک یکی از آنان:

احمد قوام، تنی از رسته‌ی نخست است که تاریخاً خواهان تغییر اساسی در جامعه نبودند، و تنها در جهت بهبود وضع خود از راه دست‌اندازی به ثروت‌های طبیعی و دسترنج مردم، بویژه فقیرترین و ناتوان‌ترین آنان، یعنی دهقانان، تلاش می‌کردند.

احمد قوام فرزند دوم میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه و برادر اصغر و وثوق‌الدوله، بود (۲). پدر او به برکت ازدواجش با خواهر امین‌الدوله به وضعیت بسیار مساعدی دست یافته بود. بنا بر سرویس اطلاعاتی بریتانیا (India Office and Records: LP&S/20/227). معتمدالسلطنه مدت زمانی رئیس دفتر مالیه‌ی آذربایجان (مستوفی) بود، سمتی که در سال ۱۸۹۶ به فرزند ارشدش حسن وثوق سپرد. او پس از سال‌ها کار چون مستوفی خرده‌پایی در آذربایجان، در سال ۱۹۰۲ عنوان «شاهزاده شجاع‌السلطنه وزیر فارس» را کسب کرد (پیشین). بنابر منابع فارسی، جد مادری قوام حاج میرزا محمد خان مجدالملک سینکی، پدر امین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه، بود. بنابر همین منابع، از سوی پدری، او از اعقاب محمد تقی آشتیانی قوام‌الدوله بود که در عصر فتح علی شاه وارد خدمت حکومتی شده بود (مستوفی، ج ۱، صص ۹۳، ج ۳ صص ۲۷۶؛ بامداد، ج ۱، صص ۹۹-۹۴، ج ۳، صص ۲۸۶ و ۳۲۴؛ صفایی، صص ۷-۸).

در نسب‌یابی «بزرگان» ایران غالباً، به لحاظ اعطای یک لقب به افراد از خانواده‌های گوناگون و در دوران‌های مختلف، این اشتباه پیش می‌آید که بعدها نویسندگان سهل‌انگار و سرتسری-کار اصل و نسب‌های یکی را به حساب دیگری بگذارند، و ازین طریق موجبات اختلال در تاریخ را فراهم آورند. از همین رو، برخی چون مستوفی، بامداد، و، به تبعیت آنان، صفایی، قوام را از نسب قوام‌الدوله دانسته‌اند. اما، بنابر گزارش اطلاعاتی بریتانیا (LP&S/20/227)، که باید به لحاظ دقیقی که استعمار در مورد کارگزاران خود به خرج می‌داد و نیز نزدیکی به آنان معتبر دانسته شود، قوام‌الدوله لقب میرزا محمد علی خان، متولد ۱۸۴۷، فرزند قوام‌الدوله‌ای بود که از شغل *مُنشیگری* سفارت فرانسه آغازیده بود و در ۱۸۹۷ به سمت وزارت خارجه رسید. قوام‌الدوله پسر در ۱۸۹۸ به وزارت گمرکات رسید، به سمت حسابدار وزارت جنگ منصوب شد، و در ۱۹۰۱ متهم به شرکت در توطئه‌ای شد. او پس از تحقیر در ملاء عام به‌خارج از پایتخت تبعید شد. در

منصوب کرد (کتاب آبی، ج ۷، صص ۳۵-۱۵۳۲، ۱۵۴۸). یکی از مواد التیماتوم اخراج مورگان شوستر بود و دو وزیر برادر، بعد از روسیان، از همه در برکناری شوستر ذینفع بودند. سرانجام، دو سال بعد، در ۱۲۹۳/۱۹۱۴، او به مقام وزارت مالیه‌ای دست یافت که طی اداره‌ی آن، به قول دوستان انگلیسی‌اش، پول کلانی به جیب زد (LP & S/20/223؛ شجعی، ج ۳، صص ۶۱، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۲؛ کتاب آبی، ج ۴، صص ۸۵۵ و ۹۰۶).

خلع سلاح ستارخان و مجاهدین. یکی از «خدمات» قوام در این زمان شرکت فعالانه‌ی وی در خلع سلاح ستارخان و مجاهدین‌اش بود که قصه‌ی غمناک آن را کسروی نوشته است. تنها نکته‌ای که باید به این قصه افزود این است که خلع سلاح ستارخان و یارانش، که مدافع مشروطیت بودند، تحت این بهانه صورت گرفت که بعضی به نام مجاهدین به برخی عملیات غیرقانونی دست می زدند. خلع سلاح به دستور مستقیم دو دولت ذینفع بریتانیا و روسیه‌ی تزاری صورت گرفت. سفیر بریتانیا در سن پترزبورگ در ماه‌های فوریه و مارس ۱۹۱۰ گزارش داد که چون ستارخان و باقرخان «مزاحم» مردم می شدند، وی به وزیر مختار روسیه در تهران دستور داده بود تا دولت ایران را به این کار تشویق کند که «در اقدام برای مطیع ساختن فوری ستارخان و باقرخان هیچ اهمالی نکند، و اگر دولت ایران این کار را نکند خود دولت روسیه دست به این اقدام خواهد زد.» دولت بریتانیا نیز در ۱۳ مارس ۱۹۱۰ طی تلگرافی در حمایت از خواست دولت روسیه از دولت ایران خواست که ستارخان و باقرخان را از تبریز «دور سازد»، یعنی تبعید کند. سرانجام، آنان را به باغ اتابک در تهران اعزام داشتند و در آنجا اقدام برای خلع سلاح آنان به عمل آمد. چون نیروهای دولتی تحت فرمان یفرم خان یا از عهده‌ی این کار بر نمی آمدند یا مایل به این کار نبودند، ۳۲۰ تن از همان قزاقانی که کودتای علیه مشروطیت را انجام داده بودند، مأمور این کار شدند. سر انجام، مجاهدین محاصره و خلع سلاح شدند که طی آن ستارخان مجروح شد (۷)، و در اثر همان جراحت جان سپرد. بدین سان، با ازبین بردن مجاهدین و فدائیان، دولت روسیه در حمله‌ای به منظور تحمیل التیماتوم خود به مجلس برای اخراج مستشار آمریکایی مورگان و نیز بستن مجلس، براحتی توانست مقاومت مردم مبارز گیلان و آذربایجان را درهم بشکند. قوام در این امر به عنوان معاون وزیر جنگ سردار اسعد بختیاری نقشی کلیدی ایفا کرد؛ از همین رو، چند ماه بعد، در تابستان، به مقام وزیر جنگ ارتقاء یافت.

روشن نیست که وی طی سال‌های نخستین جنگ جهانی به چه کاری مشغول بود. در سال ۱۹۱۶ از پیوستن به کابینه‌ی برادرش خودداری کرد، بنا بر شایعاتی، ازین رو که در زمان جنگ و ثوق حامی بریتانیا و متحدانش بود. اما چنین امری مانع از آن نشد که سمت والی خراسان را از سوی کابینه‌ی صمصام السلطنه، ولینعمت‌اش در سال‌های دست‌یابی به قدرت، بپذیرد و در سال ۱۲۹۹/۱۹۲۰ نشان فراماسونری عالی‌ترین لژ امپراتوری بریتانیا را دریافت دارد. (بنگرید به متن ۲ که در زیر چاپ شده است.)

نخستین وزیری قوام. مخالفت والی خراسان قوام با رئیس دولت کودتا، سید ضیاء (دولت آبادی، ج ۴، ص ۲۳۹)، که منجر به دستگیری او توسط کلنل پسپان شد، از روی مخالفت او با سید ضیاء به‌عنوان دست‌نشانده‌ی بریتانیا نبود، بلکه همانند مخالفت همه‌ی صاحبان مکتب در ایران بود که از او در هراس بودند، چه اعلام کرده بود که می‌خواست بر اموال بادآورده‌ی آنان چنگ اندازد (دولت آبادی، ج ۴، ص ۲۴۷). از همین رو، هم بریتانیا و هم رضا خان خواستار آزادی دستگیر شدگان بودند. تنها کسی که از روی میهن‌دوستی و دمکراتیسم با سید ضیاء در افتاد، دکتر مصدق بود، که تاریخش بسیار شناخته شده است و نیازی به تشریح ندارد. پس از دستگیری قوام توسط کلنل محمد تقی خان پسپان و اعزامش به زندان در تهران، قوام با مداد نامه‌ای به روی کاغذی گاهی خطاب به وزیر مختار بریتانیا نوشت، و از وی طلب کمک کرد. متن این نامه که در زیر (I) به چاپ می‌رسد در خدمت او به منافع بریتانیا اقتدر گویاست که نیازی به تشریح ندارد

پس از این که رضاخان شریک نابرابر خود سید ضیاء طباطبایی را مرخص کرد، با مأمور اطلاعاتی بریتانیا سرگرد گری (Grey) مشورت کرد و از او پرسید: «چه کسی بایستی نخست وزیر آینده شود؟» گری برادر و ثوق، احمد قوام، را پیشنهاد کرد، که گری گفت «بسیار خوب می‌شناسم» و «مطمئن» بود که، اگر کسی می‌توانست

صدراعظم مستبد شود، او نخست از پیش خدمتان دربار ناصرالدین شاه بود و از ۱۳۱۴ قمری چند سالی هم منشی دایی خود امین‌الدوله در حکومت آذربایجان شد. پس از این که دایی او به‌صدارت عظمای رسید وی را دبیر حضور خود ساخت، شغلی را که وی بعدها در زمان عین‌الدوله، سلطان عبدالمجید میرزا، تا سقوط او و استقرار مشروطه ادامه داد (بامداد، ج ۶، ص ۹۴).

اینکه آورده‌اند قوام به دلیل خوشنویسی‌اش فرمان مظفرالدین شاه را تحریر کرد (از آن فرمان دو نسخه به‌دو خط مختلف وجود دارد!) - چه درست، چه نادرست - موجب شده است برخی عوام ناآشنا با تاریخ مشروطیت قوام را عنصر موثری در جنبش مشروطه بدانند. چنان که آوردیم، راستی اینست که در آن سال‌ها قوام معروف به «دبیر حضور» در خدمت استبدادی بود که ایران مشروطه را مدیون اوست. حتی بدین معنای منفی نیز میرزا احمد دبیر حضور در مشروطه نقشی نداشت. ناچیز بودن نقش او در میان «شخصیت»های سیاسی کشور ازین نیز استنباط می‌شود که گزارش اطلاعاتی مأموران بریتانیا به سال ۱۹۰۹ (LP&S/20/227) از وثوق‌الدوله به عنوان نماینده‌ی مجالس نخست و دوم یاد می‌کند، و حتی از پیشینه‌ی پدر او معتمدالسلطنه، که «شخصیت» مهمی نبود، سخن می‌راند و، چنان که دیدیم، از درآمد و ثروت او سخن به میان می‌آورد، اما از احمد دبیر حضور، قوام بعدی، ذکری نمی‌کند، چه او از افرادی نبود که کوچکترین تأثیری سیاسی در وضع مملکت داشته بوده باشد، مگر در پیگرد مشروطه‌خواهان. در آثار کلاسیک و جدی پیرامون مشروطیت، چون نوشته‌های آدمیت و کسروی، سخنی از دبیر حضور نمی‌رود. تنها ناظم‌الاسلام کرمانی (بخش ۱، ج ۱، ص ۱۰۱) به هنگام تشریح پیگرد سید جمال واعظ از او به نام منشی عین‌الدوله یاد می‌کند. ازو همچنین به عنوان عضو کمیسیون احکامی نامبرده می‌شود (پیشین، بخش دوم، ص ۴۹۵)، که پس از فرار محمد علی‌شاه با عضویت مشروطه‌خواهان تشکیل شد، و برادر او وثوق هم در آن عضویت داشت. این هم از آن دسته «راز»های رایج جامعه ایران است که چگونه وثوق‌الدوله‌ای که حتی کوچکترین نقشی در مقاومت علیه محمدعلی شاه نداشت، و از سوی حکومت آزادی‌کش وی در امن و امان بود - امری که برای دیگر نمایندگان مجلس منحله‌ی اول صادق نبود - توانست به عضویت هیأت مدیره‌ی جریان‌های پیروز بر محمد علی شاه وارد شود و برادر اصغر خود، عملی استبداد تا آخرین لحظه، را نیز به کمیسیون احکام آن، چون تخته پرشی به معاونت وزارت بعدی، وارد سازد. یکی دیگر از طرقی که او خود را لانس کرده، ورود به حزب جدیدالتأسیس دمکرات بود، که اعضای انشعابی سوسیال دمکرات‌های ارمنی ایران تشکیل دادند (شاکری، پیشینه‌ها، فصل ۷).

پس از برکناری محمدعلی شاه، در کابینه‌ی سپهدار اعظم، که وثوق را به‌سمت وزیر مالیه منصوب کرد، سردار اسعد بختیاری، از جمله فاتحان در رأس قدرت جدید، قوام را به‌سمت معاونت وزارت جنگ برگزید (کتاب نارنجی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ دولت آبادی می‌نویسد معاونت وزارت مالیه، ج ۴، ص ۲۶۹). سپس، وی در کابینه‌ی مستوفی الممالک در ژوئیه ۱۹۱۰/ تیر ۱۲۸۹ به وزارت جنگ رسید. آنگاه در کابینه‌ی بعدی سپهدار اعظم در تیر ۱۲۹۰/ ژوئن ۱۹۱۱ مسؤول وزارت عدلیه شد (۶). پس از آن در کابینه‌ی بعدی صمصام در آذر ۱۲۹۰/ نوامبر ۱۹۱۱ - در بجه‌ی اجرای التیماتوم روسیه - در اثر فشار مجلسیان منتظر الوکاله‌ی مجلس سوم، سمت وزارت داخله به او داده شد. در این سمت وی مجری قانون جدید انتخاباتی شد، که در آن نسبت به انتخابات قبلی تغییراتی به وجود آمده بود، از جمله تغییر انتخابات غیرمستقیم به مستقیم در اوضاع احوال کشوری که آمار درستی نداشت (کتاب آبی، ج ۶، ص ۳۳-۱۴۳۰). این انتصاب برغم میل نخست‌وزیر صورت گرفت که، به دلیل قرارگرفتن در آستانه‌ی انتخابات مجلس سوم و نزاع قوام با او، نمی‌خواست قوام را به سمت وزارت داخله منصوب کند، اما اکثریت مجلس منتظرالوکاله این انتصاب را به او تحمیل کرد (کتاب آبی، ج ۶، صص ۴۴۳-۱۴۴۳).

جالب این است که در این زمان که روسیه دومین التیماتوم خود را به ایران داده بود، وزرای کابینه صمصام، از جمله برادران و ثوق و قوام، سعی داشتند تن دادن به تهدید روسیه را، که با زور سرنیزه ابلاغ می‌شد، به مجلسیان بقبولانند، التیماتومی که عامه‌ی مردم، بویژه در آذربایجان و گیلان، با آن مخالفت ورزیدند و با خون خود در مقابل آن ایستادند. برای این که مجلس التیماتوم روس را بپذیرد، صمصام قوام را مجدداً به سمت وزیر داخله و حکیم‌الملک را به وزارت مالیه

ادامه‌ی کار مشاور مالی بریتانیا در ایران، آرمیتاژ سمیت (Armitage-Smith)، را تأمین کند، قوام می‌بود. اما گری به رضا خان گفت که قوام در زندان تهران بود. دیکتاتور نظامی جدید رضا خان اظهار داشت که او را بلافاصله آزاد خواهد کرد، و سپس او را به مقام نخست‌وزیری منصوب کرد (۹). نامه‌ی عاجزانه قوام به وزیر مختار بریتانیا در تهران اثر «مثبت» خود را گذاشت و او را به صادرات اعظم رساند.

پانوشت‌ها:

- ۱- خسرو شاگری، استاد بازنشسته تاریخ (مؤسسه تحقیقات عالی علوم اجتماعی، پاریس)
- ۲- حسن خان وثوق و سلک مشروطه خواهان در آمد و هم به مجلس اول و هم مجلس دوم راه یافت. او حتی از اعضای هیأت مدیره بود، با اینکه کوچکترین نقشی در نهضت مقاومت علیه محمد علی شاه نقشی نداشته بود.
- ۳- نباید قوام الدوله را با قوام الملک چهارم در این عصر اشتباه کرد. در مورد خانواده ی قوام الملک ها بنگرید به: (IOR, L/P&S/20/ 227). همچنین بنگرید به *دانشنامه ی ایرانیکا* ("Ebrahim Kalantar," *Encyclopaedia Iranica*, N.Y., 1998, VIII, pp. 66ff.)
- ۴- این ضرب المثل ازین روست که نام یکی سلاطین مملوک مصر در سده ی پانزدهم میلادی کافور (که سفید رنگ است) بود و خودش زنگی.
- ۵- برای درک بُعد اجتماعی این در آمد و ثروت کافی است به برخی از قیمت ها و مواجب کارمندان اشاره بریم: در سال گزارش بالا توسط مأمور اطلاعاتی بریتانیا (۱۹۰۹)، قیمت یک خروار (۳۰۰ کیلو) کندم چهار۴ تا پنج تومان؛ یک من نان ۵،۷۵؛ برنج صدی کیلویی ۲۵،۵؛ گوشت کیلویی ۱،۳؛ قران؛ و نیز حقوق سالیانه ی یک فراش ۱۲۰ تومان، یک معلم مدرسه ۳۰۰ تومان، یک معاون کلانتری ۱۴۴ تومان، یک حسابدار ۳۶۰ تومان، رئیس کلانتری ۷۲۰ تومان، یک نماینده ی مجلس ۱۲۰۰ تومان بود. خواننده می تواند با این مقایسه به تفاوت بین درآمد پدر قوام و کارمندان این دست پی ببرد. بنگرید به مجید پور شافعی، *اقتصاد کوچک، پول ملی، هزین های زندگی و دستمزد ها در دو سده ی گذشته*، تهران ۱۳۸۵.
- ۶- *کتاب آبی* (ج ۵، ص ۱۲۰۵) او را در کابینه ی سیه‌دار به عنوان وزیر مالیه معرفی می کند.

- Sir Arthur Nicolson to Sir. E. Grey, *Persia No. 1, Further Correspondence respecting the Affairs of Persia*, London, 1911, pp. 24, 26, 27, 33, 77; & C. Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, Florence, Nouv. Ed., 2000, pp. 310-11.
- ۸- اصل این متن در (FO 248/1350, xk 2059) به دست آمده و ترجمه آن برای نخستین بار پس از انقلاب در *کتاب جمعه* ۱۳۵۷ منتشر شد.
- 9- W.G. Grey, "Recent Persian History," *Royal Central Asiatic Society* 13, 1926, p. 37.

این نوشته بر کتب و اسناد زیر هم مبتنی است:

- احمد بشیری (به کوشش)، *کتاب آبی، گزارش های محرمانه ی وزارت امور خارجه ی انگلیس در باره ی انقلاب مشروطه ی ایران*، ۸ جلد، تهران ۱۳۳۴؛ *کتاب نارنجی، گزارش های سیاسی وزارت خارجه ی روسیه ی تزاری در باره ی انقلاب مشروطه ایران*، به کوشش احمد بشیری، تهران ۱۳۶۷؛ ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ۳ بخش، تهران ۱۳۴۶؛ یحیی دولت آبادی، *حیات یحیی*، ۴ جلد، تهران ۱۳۶۱؛ زهرا شجیعی، *نخبگان سیاسی ایران*، ... ۴ جلد، تهران، ۱۳۷۲؛ مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ... ۶ جلد، تهران، ۱۳۴۷-۵۷؛ ابراهیم صفایی، *وثوق الدوله*، تهران ۱۳۷۴؛ عبدالله مستوفی، *شرح حال زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری ی دوره ی قاجاریه*، ۳ جلد، تهران ۱۳۶۰؛ زهرا شجیعی، *نخبگان سیاسی ایران*، ... ۴ ج، تهران، ۱۳۷۲؛ خسرو شاگری، *پیشه های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عصر*، تهران، ۱۳۸۴.

- India Office and Records (L/P&S/20/1227; LP & S/20/223; L/Mil/17/15/23; LP&S/20 C 207; George P. Churchill, *Biographical Notices of Persian Statesmen and Notables*, September 1909, Calcutta (Government of India), 1910. Military Report on Tehran and Adjacent Provinces of N.W. Persia, including Caspian, Littoral, General Staff of Mesopotamia, 1920, Calcutta 1922 George P. Churchill, *Biographical Notices of Persian Statesmen and Notables*, September 1909, Calcutta (Government of India), 1910. Military Report on Tehran and Adjacent Provinces of N.W. Persia, including Caspian, Littoral, General Staff of Mesopotamia, 1920, Calcutta 1922; W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia*, New York, 1912; E. Browne, *The Persian Revolution, 1905-1909*, London, 1910; C. Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920-1921. Birth of the Trauma*, University of Pittsburgh, Pittsburgh, 1995

سند I

نامه قوام السلطنه به وزیر مختار بریتانیا در تهران پس از دستگیری و زندانی شدنش توسط کنل محمد تقی خان پسپان*

فدایت شوم، پس از عرض ارادت و تأسف از اینکه از سعادت ملاقات محروم هستم، زحمت افزا می شوم. قریب ۵۰ روز است که بدون هیچ گونه تقصیر و گناه خودم را در حبس، و کسان و بستگانم قسمتی در مشهد محبوس و قسمتی متفرق، تمام اموال و علاقه، حتی اثاثیه منزل که همراه بوده است ضبط و غارت شده. یقین دارم کنل پریدکس شرح حال و گزارشات مرا در ایام حبس کاملاً به عرض نرساند، زیرا از داخل محبس و طرز فشار و سختی مأمورین البته بی اطلاع بوده است. اجمالاً از بیشری و بی احترامی آنچه ممکن بود نسبت به من و خانواده ی من فروگذار نشد و

فعلاً بعد از تحمل صدمات و مشقات یک هفته است وارد طهران و در عشر آباد محبوس هستم و با کمال حیرتی که از این پیشامد دارم این مختصر را به جناب مستطاب عالی عرض می کنم هر چند ممکن است بفرمایید مداخله در امور داخلی ایران نخواهید فرمود لیکن نظر به درستی و روابط صادقانه و صمیمانه که در این سه سال با مأمورین دولت فخریه داشته و در هیچ موقع از حفظ منافع آن دولت کوتاهی نکرده ام و از طرف دیگر هم تصور نمی کنم اقدام جناب مستطاب عالی در این مورد حمل بر مداخله شود زیرا آن چه بدون جهت و دلیل بر من وارد شده است جز بر اشتباه و عدم تحقیق محلی [حمل] نمی تواند کرد و در این صورت اقدام جناب عالی برای رفع اشتباه است نه برای مداخله. این است [که] با کمال امیدواری از مراتب شفقت و خیرخواهی جناب مستطاب عالی مسئلت می کنم اقدام مؤثری در جبران و اصلاح این احوال که اساس زندگی مرا به کلی پاشیده است بفرمائید که زودتر به منزل خود رفته باتوجه و مساعدت عالی ترتیبی در زندگانی من داده تا بلکه بتوانم با خانواده و بستگانم از ایران مهاجرت نمایم و از این احسان و شفقت جناب مستطاب عالی مادام العمر رهین امتنان و تشکر باشم.

خواهشمندم این مکتوب در خدمت عالی محرمانه بماند و هر اقدامی می فرمائید مستقیماً از طرف خودتان باشد زیرا در صورتی که معلوم شود در این حال با جناب عالی مکاتبه کرده ام بیشتر بر فشار مأمورین و گرفتاری من افزوده خواهد شد. با ارادت سرشار احترامات فائقه را تقدیم می دارم. احمد قوام

سند II

نشان فراماسونری قوام السلطنه*

دکوراسیون شماره ۱۱۳ از دبیر عالیترین Order امپراطوری هند به فرستاده مخصوص مآژسته بریتانیا و وزیر مختار در دربار ایران. سپتامبر-مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۲۰ عالیجناب من از طرف جناب استاد بزرگ (گراندامستر) عالیترین لژ امپراطوری هند [بریتانای کبیر] مأموریت دارم [مطالب زیر را] از برای تحویل به جنابعالی احمدخان قوام السلطنه (K.C.I.E.) والی خراسان برای شما ارسال دارم. (۱) نشان شوالیه فرمانده لژ: (Knight Commander of Order) (۲) میثاقی حاوی شرطی از برای استرداد مقتضی نشان که من باید پیرو بخش ۱۶ مقررات لژ بخواهم از طرف او [قوام] امضا شود، مگر آنکه شما عدم لزوم آن را توصیه کنید.

- (۳) رونوشتی از مقررات لژ.
- (۴) یادداشتی پیرامون اطلاعات مربوط به عمل دکوراسیون لژ ستاره هند (Star of India) و امپراطوری هند و مدال از طرف اعضای شخصی [غیر نظامی] این لژ و حاملین این مدال ها.
- (۵) رسید لطفاً درخواست می شود.
- (۶) باید تقاضا کنم که گزارشی در باره تشریفات اعطای این نشان برای ثبت به من فرستاده شود.
- (۷) باید درخواست کنم که از آن جناب [قوام] تقاضا شود که به هنگام تمیز کردن نشان برای پرهیز از صدمه [به آن] از دقت دریغ نفرمائید.

با احترامات فائقه دبیر عالیترین لژ امپراطوری هند [بریتانای کبیر] FO 248/1350.XK 2059*

یک تراموای ...

ضربالمثل فرانسوی در مورد شهر مقدس نیز صادق است. نیت خیر نیز ممکن است به جهنمی بی انجامد. چرا که این طرح هدف‌های متعددی از نظر شهرسازی و به‌ویژه سیاسی دنبال می‌کند. دلیل این امر، پیش از همه، عبور این تراموا از روی جاده شماره ۶۰ است که فلسطینی‌ها را از یک راه عبور و مرور حیاتی در شهر- و فراتر از آن- بین شمال و جنوب کرانه باختری محروم می‌سازد. سخنگوی شرکت برای آن هم دلیل می‌تراشد: «ما به‌ر دو بخش از جمعیت بیت‌المقدس خدمات ارائه می‌کنیم». نشانه‌های مختلفی وجود دارد که در این مورد تردید ایجاد می‌کند. قیمت بلیط (۵/۸ Shekel معادل ۱/۲ اورو) برای اسرائیلی‌ها مناسب و برای فلسطینی‌ها گران است. بهای بلیط اتوبوس فلسطینی ۳/۵ شکل می‌باشد. اما چگونه می‌توان امنیت تراموا را تأمین کرد؟ اهالی یهودی شهرک‌های استعماری هنگام سوار شدن عرب‌ها چه واکنشی نشان خواهند داد؟ یکی از مخاطبان ما حتی تا آنجا پیش رفته که پیشنهاد می‌کند واگن‌ها یک در میان به یهودی‌ها و اعراب اختصاص یابد...

برنامه‌ریزان این طرح برای ایستگاه شونافات شمالی یک «پارکینگ جایگزین» برای ساکنان فلسطینی حومه پیش‌بینی کرده‌اند. شمولیک تسابری، مدیر اسرائیلی طرح در اتومبیل دو دیفرانسیل‌اش ما را برای بازدید از محل تراموا می‌برد. او وانمود می‌کرد که از این امر بی‌اطلاع است که محل سکونت بخش بزرگی از مسافران بالقوه

غربی را به تمام شهرک‌های استعماری یهودی در بیت‌المقدس نزدیک خواهد کرد. لذا این خط تراموا در غیر بازگشت شدن انتقال سهم است. زیرا بدون بیت‌المقدس شرقی، دولت فلسطین وجود نخواهد داشت...»

در این مدت، طی کنفرانس سران عرب در مارس ۲۰۰۶ در خارطوم، جامعه عرب ساختمان «غیرقانونی» تراموا را «محرک» کرده و دو شرکت آلستوم و کونکس را «دعوت» به «انصراف فوری از این طرح کرد، اگر نمی‌خواهند اقداماتی علیه آن‌ها» اتخاذ شود و از دولت فرانسه نیز خواست که در مورد این مسئله، موضعی هماهنگ با مسئولیت‌های آن دولت و حقوق بین‌المللی اتخاذ کند. در همین راستا، اختلاف میان سخنان پشت‌پرده و علنی دیپلمات‌های فرانسوی هرگز تا این حد عمیق نبود. چنانچه مشاور اقتصادی سفارت فرانسوی در تل آویو (۲) می‌خواهد تلقین کند، از مثل معروف «business is business» [حساب تجارت از امور دیگر جداست] بسیار دور هستیم. به‌خصوص که پیمانکاران تراموای (۴۰۰ میلیون اوروی) بیت‌المقدس امیدوار بودند قرارداد تراموای تل آویو به ارزش یک میلیارد را نیز کسب کنند. ولی در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۶ روشن شد که آرزوی آن‌ها امید باطلی بود. پیش از دوست- بلازی، وزیران دیگری- از نیکولا سارکوزی گرفته تا پاتریک دوووجیان و نیز وزیر کمونیست ژان-کلود گسو (۳) مسئله منفعت‌طلبی را پیش کشیده‌اند.

حقوق‌دان فرانسوی، خانم مونیک شمیلیه- ژاندرود یادآوری می‌کند که در پشت سر پول، قانون هم وجود دارد «هر دولتی مسئول فعالیت شرکت‌های بزرگ کشور خویش است، در مواردی که این شرکت‌ها حقوق بین‌المللی را نقض کنند و هم‌چنین اگر آن دولت به‌وظیفه خویش در ممانعت از اقدامات خلاف این شرکت‌ها عمل ننماید.» یکی از مقامات کنسولی فرانسه در بیت‌المقدس بدون تردید بخاطر آگاهی از مخاطرات تاکید می‌کند که آلستوم و کونکس نه از اعتبار صادرات بهره برده‌اند و نه از ضمانت شرکت بیمه فرانسوی برای تجارت خارجی (COFACE). یک دیپلمات مقیم پاریس که درخواست هویت‌اش فاش شود حتی فراتر از این می‌رود. به عقیده او، وزارت امورخارجه فرانسه «خواسته است احتمالاً این شرکت‌ها را از ورود در چنین عملیاتی باز دارد». بسیار خوب! ولی چرا سفیر وقت فرانسه ژرار آرو در هنگام اعضای رسمی قرارداد در دفتر آریل شارون حضور داشت؟

دیپلمات دیگری در یک دیدار خصوصی پاسخ دیگری می‌دهد. او نیز تایید می‌کند که «وزارت امور خارجه» همواره شک و تردید خود را در مورد مشارکت شرکت‌های فرانسوی به‌صراحت بیان کرده است. به دلیل خطرات درگیری در محل «این وضع ممکن است بحرانی به‌گسترده‌گی ماجرای کاریکاتورها بوجود آورد». و علاوه بر آن، به این دلیل که فرانسه بدین ترتیب حقوق بین‌المللی را نقض می‌کند. او می‌افزاید «این تراموا، تراموای آپارتاید است». حتی کارشناسان مسئول حفاظت از حقوق آلستوم و کونکس به «دو دل بودن» اعتراف می‌کنند. از آن گذشته، واکنش‌های اخیر دو شرکت نام‌برده نیز موید این نکته است. (۴)

با وجود این، قرارداد بسته شد. این قضیه برای دیپلمات مخاطب ما «فضای» سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۴ را تداعی می‌کند. هنگامی که فرانسه دنبال رابطه «آشتی‌کنان» با تل آویو بود. او ادامه می‌دهد که چنین اولویتی به‌هیچوجه هر «حماقتی» را توجیه نمی‌کند، زیرا این تراموا واقعا حماقت بزرگی است! این قرارداد «عمدتاً به‌شخصیت آرو سفیر فرانسه مربوط می‌شود. در این نقطه عطف در روابط، سفیر نقش معمار معتقدی را داشته است. بدون شک، او به‌ابتکار شخصی در مراسم امضای قرارداد شرکت کرده است...»

اگر تراموا واقعا پاسخ مناسبی به‌نیازهای اهالی بیت‌المقدس است، چرا دولت اسرائیل در این مورد با تشکیلات خودگردان فلسطین به‌مذاکره نپرداخته است؟ در شرایطی این دولت به‌چنین اقدامی دست زده است که می‌توان حدس زد که نیت واقعی او از ساختمان تراموا، تحکیم سیاست اشغالگرانه، مستعمره‌سازی و انضمام اراضی فلسطینی چه در زمینه محلی و چه بین‌المللی است. از این رو، استفاده از چهره تندور هر متصل بر روی پوستر معروف، شاید کنایه به این است که بنیان‌گذار صهیونیسم را به‌عنوان حماسه‌سرای مدرنیته به‌مردم بقولانند؟

پانوشته‌ها:

۱ - این نقل قول‌ها از سایت انجمن همبستگی فرانسه- فلسطین نقل شده‌اند:

www.france-palestine.org

فلسطینی یعنی اهالی راس خمیس و اردوگاه‌های شونافات و عناطه در پشت دیوار قرار دارند. با وجود یک پاسگاه بازرسی (چک پوینت) نمی‌توان به‌بازشدن آن در آینده اطمینان داشت. البته نباید فراموش کرد که در ساعات شلوغی رفت و آمد، ارتش آن را می‌بندد تا اهالی شهرک‌های استعماری راحت‌تر عبور کنند.

در چنین صورتی، چه کسانی می‌توانند به‌پارکینگ مورد نظر (به‌شرط بنا شدن) برسند تا بتوانند در آنجا توقف نمایند؟ محمد المشنی (وکیل) اظهار داشت که «زمین (به‌وسعت پنجاه دونوم یعنی ۵ هکتار) بده‌ها خانوار فلسطینی تعلق دارد و شهرداری مذاکرات را بلوکه کرده است. باید این قطعه زمین که ناحیه «سبز» شناخته شده، «قابل ساختمان» اعلام گردد. زیرا به‌لحاظ قانونی، در نواحی «سبز» نمی‌توان بنائی ساخت. شهرداری بخشی از این ناحیه «سبز» را برای ایستگاه پارکینگ اختصاص داده و به‌صاحبان زمین اجازه خواهد داد که در باقیمانده این زمین یک مرکز تجاری و مسکن بسازند. اما صاحبان این زمین‌ها توانائی مالی چنین امری را ندارند و حتی قادر به پرداخت مالیات ضروری نیز نیستند. میزان این مالیات‌ها برای زمین‌های قابل ساختمان بالاتر است. مالکان باید ۶۰ درصد ارزش آن را دریافت کنند، در حالی که شهرداری سخاوتمندانه ۲۵ درصد آن را «اعطا می‌کند».

تعدادی از ناظران به این نتیجه می‌رسند که مسئله پیچیده است، زیرا به‌دلایل امنیتی، به‌محض رخداد کوچک‌ترین حادثه‌ای تراموا در شوافات توقف نکرده و حتی امکان دارد که از یک «مسیر فرعی» رد شود. البته در آن صورت باید در مورد ساختاری که با هزینه گزاف ساخته شده، حساب پس داد. اما اصل مطلب جای دیگری است. بر طبق حقوق بین‌المللی، مسیر کنونی تراموا غیرقانونی است. تراموا با مرتبط کردن مستعمرات اسرائیلی در بیت‌المقدس شرقی به مرکز شهر در قسمت غربی بیت‌المقدس، گسترش مستعمرات را تسهیل می‌کند. این خط قرار است ابتدا از فرنج هیل (تپه فرانسوی)، پیشگات زئو، و سپس نوایقوب و در آینده با خطوط جدیدی که پیش‌بینی شده است، از نقط دیگری بگذرد.

در حالی که برطبق کنوانسیون چهارم ژنو (مصوبه ۱۲ اوت ۱۹۴۹) که شورای امنیت سازمان ملل بارها اعتبار آن را تایید کرده است، از جمله قطع‌نامه ۴۶۵ (مصوبه اول مارس ۱۹۸۰) که در آن آمده است: «کلیه اقدامات اسرائیل برای تغییر فیزیکی، ترکیب جمعیتی، ساختار اداری یا وضعیت سرزمین‌های فلسطینی (... از جمله بیت‌المقدس هیچ‌گونه ارزش حقوقی ندارند». لذا دولت‌ها موظف‌اند که هیچ‌گونه خدماتی که به‌طور ویژه برای استفاده ساکنان مستعمرات اختصاص می‌یابد، ارائه ندهند.

بسان ضرب‌المثل «ماهی را هر وقت که از آب بگیری تازه است»، فلسطینی‌ها که مدتی ساکت بودند، نگرانی خود را پنهان نمی‌کنند. در روز ۱۷ اکتبر ۲۰۰۵، پرزیدنت محمد عباس نگرانی‌اش را به‌اطلاع هم‌تراز فرانسوی‌اش که آشکارا معذب جلوه می‌نمود، رساند. چهار هفته بعد، فیلیپ دوست- بلازی [وزیرخارجه فرانسه] در نامه‌ای به‌برنار راونل رئیس انجمن همبستگی فرانسه- فلسطین که همراه با تشکیلات دیگر کارزار متحدی علیه طرح تراموا به‌راه انداخته بودند، به‌نوعی بندبازی پرداخت: «شرکت مؤسسات خصوصی فرانسه در چنین طرح‌هایی را نمی‌توان به‌هیچوجه به‌عنوان نشانه تغییر موضع فرانسه در مورد اورشلیم [بیت‌المقدس] تلقی کرد». او اضافه می‌کند که پاریس به‌وضعیت بین‌المللی شهر بر طبق طرح تقسیم ۱۹۴۷ وفادار است. «در مورد وضعیت غیرقانونی فعالیت‌های مستعمره‌سازی در سرزمین‌های اشغالی توسط اسرائیل در ۱۹۶۷ و در مورد این واقعیت که مسیر دیوار امنیتی که اسرائیل می‌سازد، در تضاد با قوانین بین‌المللی است، فرانسه و اتحادیه اروپا موضع روشن و ثابتی دارند(۱)» این یادآوری مانع نشد که ناصرالقدوه وزیرخارجه وقت فلسطینی در ۶ ژانویه ۲۰۰۶ در نامه‌ای خطاب به پاتریک کرون مدیر عامل شرکت آلستوم بنویسد که دخالت شرکت نام‌برده تنها امری بازرگانی نبوده بلکه ابعاد فوق‌العاده مهمی در هم‌دستی با اسرائیل در زمینه ادامه سیاست غیرقانونی مستعمره‌سازی آن دولت در داخل و اطراف شهر بیت‌المقدس شرقی در بر دارد و به‌مثابه اقدامی جهت مشروعیت دادن به آن تلقی می‌شود». و بر خلاف «مواضع اصولی که فرانسه در طی سال‌ها اتخاذ کرده، می‌باشد». در شهر مقدس، دو تن از مشاوران هیئت مذاکرات سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) فواد حلاق و وسیم خرمو به ما گفتند که «تراموا پس از اتمام ساختمان آن بیت‌المقدس

۲ - روزنامه «Jerusalem Post»، شماره ۷ جون ۲۰۰۵.

۳ - روزنامه اومانیه، پاریس، ۲۸ فوریه ۲۰۰۰.

۴ - نمایندگان «عفو بین المللی» نیز مسئولان شرکت آستوم را در مصاف با وضعیت حقوقی «متزلزل» پرونده، در «مخمسه جدی» یافته بودند. به Pour la Palestine شماره ۵۰، پاریس، نوامبر ۲۰۰۶ مراجعه کنید.

لوموند دیپلماتیک، فوریه ۲۰۰۷

انقلاب پرولتری و ...

در نتیجه تبدیل فوری آن به مالکیت دولتی می‌تواند به یک‌باره انجام گیرد. شیوه نادرستی خواهد بود که در این رابطه و نیز در رابطه با حقوق فئودالی، گام به گام پیش‌رویم. به‌راستی از میان برداشتن این گونه مالکیت بر زمین می‌تواند پژواکی از انقلاب بورژوازی باشد که شیوه‌های [همان انقلاب] برای انجام آن مناسبند.

بر این روال، هرگاه از مالکین چنین زمین‌هایی بدون پرداخت هر گونه تاوانی سلب مالکیت شود، در روند تولید اجتماعی اختلالی رخ نخواهد داد. در برخی از موارد ممکن است انصاف و هوشمندی سیاسی دلیل مخالفت با انجام چنین اقدامی شوند. لیکن در اینجا قصد پرداختن بدان را نداریم. در این‌جا ضرورت اقتصادی برای پرداخت تاوان به هیچ‌وجه وجود ندارد. مالکین زمین‌های زراعی از هیچ‌گونه کارکرد اقتصادی برخوردار نیستند که تعطیل آن بتواند روند تولید را تهدید کند.

اما این امر فقط برای کشورهایی که دارای سیستم‌های مستأجری‌اند، از اعتبار برخوردار است. این وضعیت جزئی از نکاتی است که انقلاب اقتصادی پرولتری را در انگلستان این چنین هموار ساخته است و به همین دلیل این کشور، با تمامی احتیاطی که نسبت به تئوری‌های سوسیالیستی از خود نشان می‌دهد، امروز نیز هم چون دورانی که مارکس در بین‌المللی تأثیری تعیین‌کننده داشت، برای پیش‌تاختن به‌سوی سوسیالیسم برگزیده شده است.

یک رژیم پرولتری در انگلستان می‌تواند در کنار زغال‌سنگ، آهن و راه‌آهن، آری شاید هم پیش از آنها بزرگ‌ترین بخش از مالکیت زمین‌های روستائی و شهری را از طریق مصادره دولتی سازد و به این ترتیب تمامی عناصر تعیین‌کننده زندگی اقتصادی را در دست گیرد. [چنین رژیمی] می‌تواند مالکیت زمین‌های زراعی را بدون پرداخت تاوان دولتی کند و با این کار درها را برای به‌دست آوردن یکباره درآمد سرشاری به‌روی خود بکشد که با آن می‌توان به کارهای اجتماعی سترگی دست زد.

لیکن در بیشتر کشورهای قاره اروپا و هم‌چنین در ایالات متحده وضع به گونه دیگری است. در این [کشورها] صاحبان زمین‌ها خود بر روی زمین‌های‌شان کار می‌کنند و علاوه بر آن تعدادشان زیاد است و از نقطه‌نظر اقتصادی و هم‌چنین در دمکراسی، طبقه سیاسی نیرومندی را تشکیل می‌دهند. با خطر سیاسی بزرگی روبرو خواهیم شد، هرگاه بخواهیم بر مالکیت بر این زمین آنها چنگ اندازیم و هم‌چنین انجام این کار ممکن است سبب اختلال سنگین در اقتصاد شود، امری که می‌تواند تأمین مواد غذایی توده خلق و به‌ویژه مردم شهرنشین را با زیان بزرگی روبرو سازد. حتی دولتی‌سازی ساده زمین‌های بزرگ مالکان ارضی تحت چنین شرائطی می‌تواند به‌عملکردی پر از ماجرا منجر گردد، و فقط زمانی باید به این کار دست زد که بتوانیم اداره چنین کارگاه‌هایی را با امر اجتماعی‌سازی منطبق سازیم، کاری که همین الان خواهیم دید، آن‌چنان هم ساده نیست.

ما نمی‌توانیم به دولتی‌سازی فوری، همگانی و بدون تاوان تمامی زمین‌های کشاورزی و تبدیل تمامی روستائیان به مستأجرین دولت بی‌اندیشیم.

با این حال باید در جهت مالکیت دولتی زمین‌های کشاورزی بکوشیم، آن هم در هنگامی که قدرت لازم را به‌دست آورده‌ایم، هر چند که شرائط اجتماعی‌سازی کارگاه‌های کشاورزی هنوز فراهم نگشته نباشد.

هرگاه دولت در هنگام خرید و فروش زمین‌ها و یا مزرعه‌ها از حق پیش‌خرید برخوردار باشد، در آن صورت دولتی‌سازی گام به گام و بدون پرداخت تاوان زمین‌های کشاورزی فراهم گشته است. امروزه مالکیت بر زمین از تحرک زیادی برخوردار است و اتفاقاً مزرعه‌هایی فروخته می‌شوند. با تغییر هر باره تصاحب زمین، دولت می‌تواند مالکیت خود بر زمین [زراعی] را گسترش دهد. حتی هنگامی که

دولت در پی تحقق اقتصاد سوسیالیستی بر زمین‌های کشاورزی خریداری شده نیست، زیرا زمین‌های دهقانان برای این امر بسیار کوچک‌اند، با این حال مالکیت بر این زمین‌ها برای دولت امتیازی محسوب می‌شود. با بهره‌ای که دولت از مستأجرین زمین‌های دولتی دریافت می‌کند، می‌توان بهره پول خرید زمین‌ها را پرداخت. ما اما در دورانی زندگی می‌کنیم که بهره‌زمین Grundrente (۱۳۸) ارتقا می‌یابد و هر گونه رشد بهره زمین نه به مالکین شخصی آن زمین‌ها، بلکه نصیب دولت می‌شود که مالک زمین شده است. علاوه بر این امتیاز، اداره‌های دریافت مالیات (اداره دارائی) در مقایسه با مقدار محصول کارگاه‌های کشاورزی، آشکارتر می‌توانند درآمدهای ناشی از بهره زمین‌های زراعی را مورد بازرسی پایه‌ای قرار دهند.

با وجود این امتیازها برای دولت، دیگران، [یعنی فروشندگان و خریداران] در رابطه با اجرای حق پیش‌خرید دولت چیزی را از دست نمی‌دهند. برای فروشنده مزرعه بی تفاوت است بهای مزرعه خود را از یک شخص و یا از دولت دریافت کند. اما حتی کشاورزی که می‌خواهد جای او [فروشنده] را بگیرد نیز از امتیاز نپرداختن بهای زمین برخوردار می‌شود. مگر آن که بپذیریم که چنین شخصی محترک زمین است و با خریدن زمین زراعی در پی کشاورزی نیست و بلکه خواهان فروش سودآور شتابان آن است.

کشاورز محترم اگر بتواند زمین را اجاره کند، می‌تواند پول خرید آن را پس‌انداز کند و یا آن که با آن پول ابزارهای بهتر برای کارگاه خود خریداری نماید تا بتواند بهتر کشاورزی کند و یا آن که مزرعه بزرگ‌تر از آن چه را که می‌توانست بخرد، اجاره کند. چه به این و یا به آن کار دست زند، در هر دو صورت به درآمدش افزوده خواهد شد، در حالت نخست حتی می‌تواند نیروی مولده کارگاه خود را انکشاف دهد.

این چنین می‌توانیم حتی در سرزمین‌هایی که در آنها سیستم استجراه‌ای وجود ندارد، به تدریج به مالکیت دولتی رشد یابنده بر زمین‌های کشاورزی دست یابیم.

اما هر اندازه نیز این امور مهم باشند، لیکن ما اصلاح‌گر زمین‌های کشاورزی نیستیم. ما نمی‌خواهیم در این مرحله بایستیم و بلکه باید کشاورزی را در اقتصاد تأمین نیازهای خود جذب کنیم. و این کار دشواری خواهد بود.

دنباله در شماره آینده

اعتراف‌های یک ضربه‌زن ...

آن طور که شنیده‌ام این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است. ولی از آن جا که من به آن ترجمه دسترسی نداشتم و از سوی دیگر معرفی این کتاب رابه‌خوانندگان «طرحی نو» و هم‌چنین به آن «سوسیالیست‌های نئولیبرالی» که زرق و برق ظواهر دمکراسی جوامع امپریالیستی و در رأس آن‌ها ایالات متحده آمریکا چشمشان را کور کرده و آنان را شیفته‌ی عوام فریبی‌های پشردوستانه‌ی آنان ساخته است، سودمند می‌دانم، پاره‌هایی از دو بخش آن را، مدخل و پیشگفتار، به فارسی برگرداندم.

البته نزد بسیاری نقش کمپانی‌های بزرگ آمریکائی و دیگر کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، کشورهای امپریالیستی، و دولت‌های آن‌ها در به بند کشیدن کشورهای جهان سوم و چپاول ثروت‌ها و منابع طبیعی‌شان دانسته است. بیش از سه قرن است که ثروت از کشورهای عقبمانده به‌سوی کشورهای پیشرفته سرازیر است، کلنیالیسم و نئوکلنیالیسم. ولی هر چند چگونگی این غارت و چپاول به‌طور کلی دانسته است، اما اطلاع دقیق از مکانیسم و جزئیات آن برای فهم این رابطه و ضرورت فعالیت و مبارزه با آن هیچ‌گاه اهمیت خود را از دست نمی‌دهد. این کتاب درباره‌ی شرح این مکانیسم در جزئیات آن است. و شنیدن این واقعیات از دهان یک آمریکائی که نه چپ است و نه مارکسیست و خود عاملی بوده است از این سیاست، اعتبار و سندیت دیگری دارد. خواندن این کتاب را به همگان توصیه می‌کنم.

من زیرنویس‌ها را در ترجمه نیآورده‌ام. تقریباً تمامی آن‌ها مربوط می‌شود به مآخذهای آماری.

مدخل

ماموران ضربه‌زن اقتصادی کارشناسانی هستند با حقوق‌های گزاف که میلیاردها دلار سرکشورهای گوناگون را در سراسر جهان

کلاه می‌گذارند. آنان از بانک جهانی، آژانس بین‌المللی عمران ایالات متحده و سایر «سازمان‌های امدادی» خارجی به حساب بانکی کنسرن‌های بزرگ و جیب تعداد کمی خانواده‌های ثروتمند که منابع خام طبیعی کروی زمین را کنترل می‌کنند، پول سرازیر می‌کنند. ابزار کار مأموران ضربه‌زن اقتصادی تحلیل‌های اقتصادی تقلبی، دست کاری در انتخابات، رشوه، تهدید، سکس و قتل است. بازی‌ای که آنان بدان مشغول‌اند به‌فدیت قدرت است. ولی این بازی امروزه، در عصر گلوبالیزاسیون، ابعاد وحشت‌انگیزی یافته است. این را من می‌دانم. چون خودم یک مأموران ضربه زن اقتصادی بوده‌ام.

جملات بالا را من در سال ۱۹۸۲ به‌عنوان مقدمه برای کتابی نوشتم با عنوان «وجودان یک مأمور ضربه زن اقتصادی». آن کتاب را به‌خاطره‌ی دو رئیس جمهور تقدیم کرده بودم که برای‌شان احترام قائل بودم و با خود هم‌فکر می‌دانستم: خائیم رلدوس Jaime Roldos رئیس جمهور اکوادور، و عمر تورخوس Omar Torrijos، رئیس جمهور پاناما. هر دو در آن زمان به‌طور قهرآمیز به‌قتل رسیده بودند. ولی مرگ آنان نتیجه‌ی یک تصادف نبود. آنان را کشتند چون با توطئه‌ی رؤسای اقتصادی، دولت‌ها و بانک‌ها که هدف‌شان سلطه بر جهان می‌باشد، مبارزه می‌کردند. ما مأموران ضربه‌زن اقتصادی نتوانسته بودیم رلدوس و تورخوس را با وسایلی که به‌کار می‌بردیم، قانع کنیم. به‌این دلیل ضربت‌زنان دیگر دست به‌کار شدند: شغال‌هایی که با موافقت «سیا» کار می‌کنند و همواره در پشت صحنه در کمینند. مرا تحت فشار قرار دادند که از ادامه نگارش خودداری کنم. در بیست سال بعدی چهار بار نگارش مجدد را شروع کردم. تصمیم من به‌نگارش مجدد، هر بار به‌طور مستقیم در رابطه با یک رویداد سیاسی روز قرار داشت: تجاوز نیروهای نظامی آمریکا به‌پاناما در سال ۱۹۸۹، نخستین جنگ خلیج، سومالی، فراز آمدن بن لادن. ولی، هر بار تهدیدها و رشوه‌ها مرا قانع می‌ساخت که از این کار صرف‌نظر کنم. در سال ۲۰۰۳ رئیس یک بنگاه انتشاراتی بزرگ، که به‌یک کنسرن بزرگ بین‌المللی تعلق دارد، طرح کتاب مرا که در این میان به «اعتراف‌های یک مأمور ضربه‌زن اقتصادی» تغییر نام یافته بود، خواند. وی آن را «داستانی شگفت‌انگیز» نامید که «باید بازگفته شود». ولی سپس با لحنی غم‌انگیز سر خود را تکان داده گفت که رؤسای کنسرنش احتمالاً با این کتاب مخالف خواهند بود و به‌این دلیل نمی‌تواند ریسک چاپ آن را بپذیرد. به‌من پیشنهاد کرد که این داستان را به‌صورت رمانی درآورم. «ما می‌توانیم آن را به‌عنوان نوشته‌ی نویسنده‌ی رمانی مهیج به‌سبک جان ل کار Johk Le Carr یا گراهام گرین Graham Green به‌بازار بیاوریم.»

ولی آنچه من روایت می‌کنم، یک رمان نیست. بلکه داستان واقعی زندگی من است. یک ناشر با جرأت که به‌هیچ کنسرن بین‌المللی تعلق ندارد، آمادگی خود را برای کمک به‌من اعلام کرد تا من بتوانم داستان خود را برای مردم تعریف کنم. این داستان باید گفته می‌شد. ما در زمان دگرگونی‌های بزرگ ناگهانی و بحران‌ها زندگی می‌کنیم، که هم‌چنین فرصت‌های مثبت عظیمی را به‌ما عرضه می‌کنند. کاری‌یر من به‌عنوان مأموران ضربه‌زن اقتصادی نشان می‌دهد که چگونه به‌اینجا رسیده‌ایم و چرا اکنون با بحرانی روبرو هستیم که که به‌نظر لاینحل می‌رسد. این داستان باید گفته می‌شد، زیرا فقط زمانی که اشتباهاتمان را در گذشته بفهمیم، می‌توانیم از فرصت‌های مناسب آینده استفاده کنیم. این داستان باید گفته می‌شد به‌این دلیل که حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر روی داد و پی‌آمد آن، به‌جنگ دوم عراق منتهی شد. این داستان باید گفته می‌شد، چون افزون بر ۳۰۰۰ نفری که در سپتامبر ۲۰۰۱ به‌دست تروریست‌ها کشته شدند، ۲۴۰۰۰ نفر دیگر در اثر گرسنگی و بیماری مردند. هر روز ۲۴۰۰۰ انسان می‌میرند. چرا، چون غذا برای خوردن ندارند. و بیش از هر چیز، این داستان به‌این دلیل باید گفته می‌شد چون امروزه برای نخستین بار در تاریخ، یک کشور وجود دارد که امکانات، پول و قدرت آن را دارد که این همه را دگرگون سازد. آن کشور سرزمینی است که من در آن تولد یافته‌م و به‌آن در مقام مأمور ضربه زن اقتصادی خدمت کردم: ایالات متحده‌ی آمریکا.

و چه چیزی سرانجام مرا قانع ساخت که تهدیدها را نادیده بگیرم و رشوه‌های پولی را نپذیرم؟ پاسخ به‌طور خلاصه این است که تنها فرزند من، دخترم جسیکا، تحصیلاتش را در کالج به‌پایان رسانید و زندگی خودش را آغاز

کرد. هنگامی که من به‌تازگی به او گفتم خیال دارم این کتاب را منتشر کنم، ولی از این کار می‌ترسم، او به من گفت: «پدر، خودت را ناراحت نکن. اگر آنان تو را نابود سازند، من کار ترا ادامه خواهم داد. ما باید خطر را بپذیریم، اگر فقط به‌خاطر نوه‌هایی که امیدوارم روزی داشته باشی!» این است پاسخ مختصر.

پاسخ مفصل‌تر مربوط می‌شود به‌سرزمینی که من در آن بزرگ شدم. به‌ایدآل‌های اجدادمان که بنیان‌گذار آن بودند. به‌وظیفه‌ی عمیقی که من در خود نسبت به‌جمهوری آمریکا احساس می‌کنم، که امروزه به‌تمام انسان‌ها در هر کجا «زندگی، آزادی و کوشش برای دستیافتن به‌خوشبختی» را وعده می‌دهد، و به‌این تصمیم که پس از ۱۱ سپتامبر دیگر نباید منفعل دست روی گذاشت و نظاره کرد که چگونه مأموران ضربه‌زن اقتصادی این جمهوری را به‌یک امپراتوری جهانی تبدیل می‌سازند. این روایت کوتاهی از پاسخ طولانی است که جزئیات آن در فصل‌هایی که می‌آید عرضه خواهد شد.

این داستان، داستانی واقعی است که من هر لحظه‌ی آن را زندگی کرده‌ام. وضعیت‌ها، آدم‌ها، گفتگوها و احساس‌هایی که من شرح می‌دهم، تمامی جزئی بوده است از زندگی من. این داستان، داستان شخص من است. ولی در بافتی از حوادث روی داده است که نشان خود را بر گذشته‌ی ما به‌جای گذاشته است. این حوادث ما را به‌جایی آورده‌اند که امروز در آن قرار داریم و بدین‌سان زمینه‌ی آینده‌ی فرزندان ما را می‌سازند. کوشیده‌ام تجربه‌ها، آدم‌ها و گفتگوها را در حد امکان، دقیق بازگو کنم. در این راه از وسایل گوناگونی استفاده کرده‌ام: اسناد انتشار یافته، یادداشت‌های شخصی، خاطره‌ها (خاطره‌های خود و کسانی که با آنان سروکار داشته‌ام)، طرح‌های پنج نوشته‌ای که با آن‌ها آغاز کرده بودم، و شرح‌های تاریخی نویسنده‌گان دیگر، به‌ویژه آن‌هایی که اخیراً انتشار یافته‌اند، که در گذشته ممنوع‌الانتشار بوده‌اند یا به‌دلایل دیگر دسترسی به‌آنها ممکن نبوده است. مأخذها در توضیحات آمده است تا خوانندگان علاقمند بتوانند مطلب مورد علاقه‌شان را پی‌گیری کنند. در چندین مورد گفتگوهای متعددی را با یک فرد در یک گفتگو آورده‌ام تا روایت را روان‌تر سازد.

ناشر من پرسید که آیا واقعاً خودمان را «مأموران ضربه‌زن اقتصادی» می‌نامیدیم. من به‌او اطمینان دادم که ما این کار را می‌کردیم، منتها معمولاً فقط حروف اول را بکار می‌بردیم. در آن روز در سال ۱۹۷۹ هنگامی که من با مربی خود خانمی به‌نام کلادین Claudine به‌کار آغاز کردم، وی به‌من گفت: «من وظیفه دارم از شما یک ضربه‌زن اقتصادی an Economic Hit Man بسازم. هیچ کس نباید از کار شما اطلاع پیدا کند، حتی همسر شما.» در این موقع قیافه‌ای جدی به‌خود گرفت و گفت: «کسی که وارد این کار می‌شود، تا آخر عمرش در آن می‌ماند.»

نقش کلادین نمونه‌ای است جالب از این که در این بخش چه گونه کار و به‌ویژه چگونه حقه‌بازی می‌کنند. کلادین زنی بود زیبا و باهوش و بیش از همه بسیار کارآمد؛ نقطه ضعف‌های مرا خوب دریافته بود و از آن‌ها حداکثر استفاده را به‌سود خود می‌برد. روش کار او زیرکی و باریک‌بینی اشخاصی را که در پشت این سیستم قرار دارند، نشان می‌داد.

کلادین با صراحت و بدون هیچ ملاحظه‌ای آن‌چه را من در آینده باید انجام دهم برایم شرح داد. به‌من گفت فعالیت من باید «رؤسای کشورها و دولت‌ها را جلب کند تا جزئی از شبکه‌ی گسترده‌ای شوند که در خدمت منافع اقتصادی ایالات متحده‌ی آمریکا قرار دارد. به‌طوری که سرانجام سران کشورها خود را در دامی از بدهکاری گرفتار یابند که وابستگی آنان را به‌ما تضمین کند. این وضع به‌ما امکان می‌دهد تا هر زمان که بخواهیم آنان را وادار سازیم نیازهای سیاسی، اقتصادی و نظامی ما را برآورند. در عوض سیاستمداران موقعیت خود را با ساختن کارخانه‌ها، نیروگاه‌های برق و فرودگاه‌ها تثبیت خواهند کرد. و صاحبان شرکت‌های مهندسی و ساختمانی آمریکایی ثروت‌های کلانی به‌جیب خواهند زد.»

امروزه می‌بینیم که این سیستم دچار چه جنون زدگی‌ای شده است. رؤسای شرکت‌های معتبر از کارکنان خود در آسیا در شرایطی غیرانسانی در کارگاه‌هایی با شرایط هولناک با مزدی که حتا کفاف معاش آنان را نمی‌دهد، کار می‌کنند. شرکت‌های نفتی شیطن‌وار مواد سمی در رودخانه‌های جنگل‌های باران‌خیز پُرمی می‌کنند و آگاهانه باعث مرگ انسان‌ها، حیوان‌ها و گیاهان می‌شوند. ساکنان بومی را می‌کشند. شرکت‌های داروسازی مانع رسیدن دارو به‌میلیون‌ها

عنوان‌های خوش آهنگ‌تری دارند و در راهروهای کمپانی‌هایی مانند مونسانتو Monsanto، جنرال الکتریک، نایکه، جنرال موتورز، وال-مارت، و تقریباً هر کمپانی بزرگ دیگر در سراسر جهان رفت و آمد می‌کنند. در واقع «اعتراف‌های یک مأمور ضربه‌زن اقتصادی» داستان من و آنان است.

این داستان، داستان شما نیز هست. داستان جهان شما و من، داستان نخستین امپراتوری فی‌الواقع جهانی. تاریخ به ما می‌آموزد که اگر این داستان را تغییر ندهیم، به‌طور حتم به‌گونه‌ای تراژیک پایانی خواهد یافت. امپراتوری‌ها هرگز نمی‌پایند. هر یک از آن‌ها عاقبتی هولناک داشته است. آن‌ها در شتاب به‌سوی سلطه‌ی بیشتر فرهنگ‌های بسیاری را نابود می‌کنند و سپس خود سقوط می‌کنند. هیچ کشوری یا مجموعه‌ای از کشورها نمی‌تواند برای مدت زمان درازی از طریق استثمار دیگران کامیاب شود.

این کتاب با این هدف نوشته شده است که به‌خود آئیم و داستان‌مان را در قالب دیگری بریزیم. من مطمئن هستم زمانی که تعدادی کافی از ما دریابند که ما را ماشین اقتصادی چگونه استثمار می‌کند، ماشینی که اشتباهی سیرنشده‌ی برای منابع طبیعی جهان می‌آفریند، و منتج به‌سیستمی می‌شود که برده‌داری را می‌پروراند، آن‌گاه دیگر حاضر به‌تحمل آن نخواهیم شد. در نقش خود در جهانی که تعداد کمی در ثروت و ناز و نعمت شناورند و اکثریت در فقر غوطه‌ور است، در آلودگی محیط زیست و زور و خشونت تجدیدنظر خواهیم کرد. (...)

پیشگفتار

کوئینتو، پایتخت اکوادور، گستره‌ای است در دره‌ای از کوه آتشفشانی در بلندی‌های کوه اندیز، در ارتفاعی نزدیک به سه هزار متر. ساکنان این شهر که زمان درازی پیش از آن که کلمبوس پا به آمریکا گذارد بنا شده است، به‌مشاهده‌ی برف‌های روی قله‌های اطراف خو گرفته‌اند، به‌رغم آن که در چند کیلومتری جنوب خط استوا زندگی می‌کنند.

شهر شل Shell، شهرکی مرزی و پایگاهی نظامی که از دل جنگل آمازون اکواتور برای سرویس شرکت نفتی که نام آن را دارد، کنده شده است، نزدیک به ۲۶۰۰ متر پایین‌تر از کوئینتو قرار دارد. شهری گرم و دودآلود که ساکنان‌اش را سربازان، کارگران نفت و مردم بومی از قبایل شوآر Shuar و کیچوا Kichwa که برای شاغلان شرکت نفتی به‌عنوان فاحشه و کارگر کار می‌کنند، تشکیل می‌دهند. برای سفر از یک شهر به شهر دیگر باید از جاده‌ای عبور کنید که هم عذاب‌آور است و هم بسیار زیبا. اهالی محل می‌گویند که در حین سفر هر چهار فصل را می‌شود در یک روز مشاهده کرد.

اگر چه من بارها این راه را رفته‌ام، منظره‌ی زیبای آن مرا هرگز خسته نمی‌کند. در یک طرف دره‌های تو در تو و پرپیچ و خم با آبشارهای بسیار و پوشیده از گیاه قرار دارد. در طرف دیگر، کوه به‌طور عمودی به‌ورطه‌ای عمیق منتهی می‌شود که در آن رود پاستازا، سرچشمه‌ی آمازون ماریچوار از کوه اندیز روان است. رود پاستازا آب توچال کوتوپاکسی Cotopaxi را، یکی از کوه‌های آتشفشان فعال جهان که در زمان اینکاهای یکی از خدایان بوده است، به سوی اقیانوس اطلس در سه هزار کیلومتری حمل می‌کند.

در سال ۲۰۰۳ من با اتوموبیل سوپارو از کوئینتو به‌مقصد شل در مأموریتی که مانند هیچ مأموریت دیگری که تا کنون انجام داده بودم، نبود، حرکت کردم. امید من این بود که جنگی را که من نیز سهمی در شروع آن داشتم، پایان دهم. از این جنگی که، موردی است که ما مأموران ضربه‌زن اقتصادی باید مسئولیت آن را بپذیریم، تقریباً هیچ کسی خارج از کشوری که در آن جریان دارد، اطلاعی ندارد. من می‌رفتم تا با قبایل شورائی‌ها، کیچوئی‌ها و همسایگان آنان، آچوارها Achuars و زاپاروها Zaparos و شیویارها Shiviars ملاقات کنم، قبایلی که مصمم هستند تا مانع از آن شوند که کمپانی‌های نفتی ما زمین‌ها، خانواده‌ها و خانه‌های آنان را نابود کنند، حتی اگر این امر به‌قیمت جان آنان تمام شود. این جنگ برای آنان به‌معنای تضمین آینده‌ی فرزندان و حفظ شیوه‌ی زندگی‌شان است، در حالی که برای ما به‌معنای قدرت، پول و منابع طبیعی است. این امر جزئی است از نبرد برای تسلط بر جهان و آرزوی تعداد کمی آدم‌های حریص، برای امپراتوری.

این آن چیزی است که ما مأموران ضربه‌زن اقتصادی خیلی خوب انجام می‌دهیم: ساختن بنای یک امپراتوری جهانی. ما گروهی از

تن مبتلایان به‌بیماری ایدز در آفریقا می‌شوند. حتی در کشور خودمان وضع بهتر نیست. دوازده میلیون خانوار در ایالات متحده‌ی آمریکا نمی‌دانند غذای بعدیشان چگونه تأمین خواهد شد. در بخش انرژی رسوایی‌ها مانند ورشکستگی انرون Enron امری است روزمره. و شرکت‌های حسابداری مانند شرکت آندرسون Anderson سکوت اختیار کردند. شکاف میان درآمد یک پنجم از جمعیت جهان در ثروتمندترین کشورها و یک پنجم در فقیرترین کشورها پیوسته عمیق‌تر می‌شود. در سال ۱۹۶۰ این نسبت ۳۰ به ۱ بود، در ۱۹۹۵ به نسبت ۷۴ به ۱ تغییر یافت. ایالات متحده‌ی آمریکا ۸۷ میلیارد دلار برای جنگ در عراق هزینه می‌کند، در حالی که سازمان ملل تخمین می‌زند که با کم‌تر از نصف این مبلغ آب پاکیزه، غذای کافی، وسایل بهداشتی و آموزش ابتدایی برای خواندن و نوشتن برای هر انسان این جهان می‌تواند فراهم آورده شود.

و ما تعجب می‌کنیم که چرا تروریست‌ها به ما حمله می‌کنند. برخی‌ها توطئه‌ای سازمان یافته را علت معضلات کنونی ما می‌دانند. کاشکی این طور می‌بود. اعضای هر توطئه‌ای را می‌شود یافت و تسلیم دادگاه کرد. ولی این سیستم خطری است بس عظیم‌تر از هر توطئه‌ی تروریستی. این سیستم را گروه کوچکی از مردان هدایت نمی‌کند، بلکه اندیشه‌ی آن را هدایت می‌کند که به مثابه یک آیه‌ی آسمانی مورد قبول همگان است: این اندیشه که رشد اقتصاد همیشه به‌سود بشریت است و این که رشد هر چه بیشتر باشد سود آن به افراد بیشتری می‌رسد. این باور دنباله‌ای دارد: و آن این که اشخاصی که بهتر از دیگران در کوره‌ی این رشد می‌دمند، باید مورد تمجید قرار گیرند و بهترین پاداش را دریافت دارند، در حالی که آنانی که در حاشیه یا به این جهان می‌گذارند، مورد استثمار قرار گیرند.

آشکارا این برداشت سراسر اشتباه است. می‌دانیم که در بسیاری از کشورها رشد اقتصادی فقط به بخش کوچکی از مردم سود می‌رساند و در واقع موجب بدتر شدن شرایط زندگی برای اکثریت مردم می‌شود. این امر همچنین این باور را تقویت می‌کند که ناخدایان صنایع که این سیستم را به‌جلو می‌رانند، باید از موقعیت ممتازی برخوردار شوند. باوری که ریشه‌ی بسیاری از مشکلات کنونی ماست و شاید توضیحی است برای وجود تئوری‌های جوراجور توطئه. وقتی به‌مردمان به‌خاطر حرص و آژشان پاداش داده می‌شود، حرص و آز انگیزه‌های فاسد کننده می‌شود. وقتی مصرف بیش از حد منابع طبیعی به‌مرز تقدیس اولیای دینی می‌رسد، وقتی به‌کودکان‌مان می‌آموزیم که با کسانی که نامتعادل زندگی می‌کنند، چشم و هم چشمی کنند، و وقتی بخش عظیمی از مردم را چون خدمتگزاران اقلیتی نخبه تلقی می‌کنیم، به‌دنبال دردمر می‌گردیم. و دچار دردمر می‌شویم.

کمپانی‌ها، بانک‌ها و دولت‌ها (در مجموع گرپراتوکراسی corporatocracy) در کوشش خود برای پیشبرد امپراتوری جهانی از قدرت مالی و سیاسی خود برای تضمین این که مدارس و دانشگاه‌ها و وسایل ارتباط جمعی آن مفهوم اشتباه آمیز و پی‌آمد آن را تقویت کنند، استفاده می‌کنند. آنان ما را به‌نقطه‌ای آورده‌اند که فرهنگ جهانی ما به‌صورت ماشین غول‌آسائی درآمده است که به‌صورت تصاعدی به‌سوخت و نگهداری نیاز دارد، تا بدان اندازه که در نهایت هر چه را به‌چشم می‌خورد، مصرف کرده و سرانجام چاره‌ای نخواهد داشت مگر آن که خودش را ببلعد.

گرپراتوکراسی یک توطئه نیست، ولی اعضایش ارزش‌ها و هدف‌های مشترکی دارند. یکی از کارکردهای گرپراتوکراسی این است که این سیستم را ابدی سازد و به‌طور مستمر آن را گسترش دهد و تقویت کند. شیوه‌ی زندگی آنانی که «آن را می‌سازند»، طرز لباس پوشیدنشان- خانه‌های بزرگ و مجلل‌شان، کشتی‌ها و هواپیماهای جت‌شان- به‌نمایش گذاشته می‌شود تا ما را برانگیزند که مصرف کنیم، مصرف کنیم، مصرف کنیم. از هر فرصتی استفاده می‌شود تا ما را متقاعد سازند که خریدن اشیاء وظیفه‌ی مدنی ماست. این که تاراج راهی زمین برای اقتصاد خوب است و بنابراین در خدمت منافع متعالی ماست. به‌آدم‌هایی مثل من حقوق‌گرافی می‌پردازند تا سیستم را به‌مردم عرضه کنیم. اگر ما موفق نشدیم، شکل خطرناک‌تری از مأموران ضربه‌زن اقتصادی، شغال‌ها، وارد عمل می‌شوند. و اگر شغال‌ها نیز موفق نشوند، آن‌گاه نوبت به‌نیروی نظامی می‌رسد.

این کتاب اعتراف‌های مردی است که زمانی که یک مأمور ضربه‌زن اقتصادی بود، جزئی از گروهی نسبتاً کوچک بود. اکنون افرادی که نقشی همانند را بازی می‌کنند، بیشتر از آن زمانند. آنان

هممقاران مأموران ضربه‌زن اقتصادی‌ام، اکوادور اکنون در وضعی بسیار بدتر از پیش از زمانی قرار دارد که ما آن را با معجزات اقتصادی، بانکداری و مهندسی مدرن آشنا ساختیم. از ۱۹۷۰ در دورانی که آن را خوشبینانه دوران رونق نفتی می‌نامند، سطح رسمی فقر از ۵۰ درصد به ۷۰ درصد افزایش یافت و بدهکاری کشور از ۲۴۰ میلیون دلار به ۱۶ میلیارد دلار افزایش یافت. در همین زمان سهم منابع ملی که به فقیرترین بخش اختصاص داده می‌شود از ۲۰ به ۶ درصد تقلیل یافت.

متأسفانه اکوادور یک مورد استثنایی نیست. تقریباً هر کشوری را که ما مأموران ضربه‌زن اقتصادی به‌زیر چتر امپراتوری جهانی آورده‌ایم، دچار سرنوشتی مشابه شده است. بدهکاری جهان سوم به ۵/۲ تریلیون دلار رسیده است و هزینه‌ی سرویس آن - تا سال ۲۰۰۴ سالانه ۳۷۵ میلیارد دلار - بیش از مبلغی است که تمام کشورهای جهان سوم برای بهداشت و آموزش هزینه می‌کنند و بیست برابر مبلغی است که کشورهای در حال رشد از کمک‌های خارجی دریافت می‌دارند. بیش از نیمی از مردم جهان با کم‌تر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند که تقریباً همان مقداری است که آنان در اوایل سال‌های ۷۰ میلادی دریافت می‌داشتند. در همین زمان ۷۰ تا ۹۰ درصد تمامی زمین‌ها و دارایی خصوصی این کشورها به یک در صد از خانوارهای ممتاز کشورهای جهان سوم تعلق دارد، در صد واقعی بستگی به کشور معین دارد.

ماشین سوپارو آهسته از خیابان‌های شهر زیبای سانوس Sanos می‌گذشت، شهر محل گذران تعطیلات که برای حمام‌های آبگرمی که رودخانه‌های زیر زمینی کوه آتشفشان فعال تونگوراکوآ Tunurahgua ایجاد می‌کنند، مشهور است. کودکان در کنار ماشین همراه ما می‌دویدند و با تکان دادن دست سعی می‌کردند شیرینی‌ها و آدامس هایشان را بفروشند. سانوس را پشت سر گذاشتیم. در حالی که سوپارو از بهشت وارد منظر مدرنی از دوزخ در کمندی الهی دانت می‌شد، منظره‌ی زیبای تماشایی به‌ناگهان قطع شد.

غولی بی شاخ و دم از رودخانه سر برآورد، یک دیوار عظیم‌الجثه‌ی خاکستری. دیوار خیس سمی ناچورش، بکلی غیر طبیعی و ناسازگار با منظره‌ی اطراف است. البته دیدنش در آن محل نمی‌بایست مرا غافلگیر می‌کرد. در تمام مدت می‌دانستم کمپینگ در انتظار است. پیش از این بارها با آن روبرو شده بودم و در گذشته آن را به‌عنوان سمبولی از دستاوردهای مأموران ضربه‌زن اقتصادی ستوده بودم. با وجود این، مو بر اندامم راست می‌شد.

این دیوار زشت و ناچور سدی است که که آب رودخانه‌ی شتابان پاستازا Pastaza را به‌تول‌های عظیمی که در دل کوه حفر شده است، می‌اندازد و انرژی آن را به‌برق تبدیل می‌کند. این پروژه‌ی ۱۵۶ مگاواتی هیدروالکتریک آگویان Agoyan است. برق این سد صناعی را بکار می‌اندازد که مشتی از خانواده‌های اکوادوری را ثروتمند می‌کند و منشاء درد و رنج‌های ناگفتنی برای کشاورزان و بومیانی است که در کنار این رودخانه زندگی می‌کنند. این نیروگاه هیدروالکتریکی تنها یکی از پروژه‌های زیادی است که در اثر کوشش من و دیگر مأموران ضربه‌زن اقتصادی انجام گرفته است. این پروژه‌ها علت آن است که اکوادور اکنون عضوی از امپراتوری جهانی است و دلیل آن است که چرا شوآرها و کیچواها و همسایگان‌شان کمپانی‌ها نفتی ما را به‌جنگ تهدید می‌کنند.

به‌دلیل پروژه‌های مأموران ضربه‌زن اقتصادی، اکوادور در قرض خارجی غرق شده و مجبور است بخش نامتناسبی از بودجه‌اش را به‌بازپرداخت آن تخصیص دهد، به‌جای آن که این سرمایه را صرف کمک به میلیون‌ها تن از شهروندان کند که به‌طور رسمی در شرایط خطرناک فقر طبقه‌بندی شده‌اند. تنها امکانی که برای اکوادور وجود دارد که خود را از شر این قرضه رها سازد، این است که جنگ‌های بارانی خود را به شرکت‌های نفتی بفروشد. در واقع یکی از دلایلی که چرا مأموران ضربه‌زن اقتصادی به‌اکوادور چشم دوختند، دریای نفتی بود که در منطقه‌ی آمازون آن قرار داشت که حدس زده می‌شود با مخازن نفتی در خاورمیانه برابری کند. امپراتوری جهانی سهم گوشت‌اش را در شکل امتیاز نفت مطالبه می‌کند.

مطالبات به‌ویژه پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مصرانه‌تر شد چون واشنگتن از این هراس داشت که ممکن است دریافت نفت از خاورمیانه متوقف شود. افزون بر این، ونزوئلا، سومین صادرکننده نفت به‌ما، اخیراً رئیس‌جمهوری پوپولیست را انتخاب کرده بود، هوگو شاوز، که موضع شدیدی علیه آن چه وی امپریالیسم ایالات

نخبگان هستیم، زن و مرد، که نهادهای مالی جهانی را به کار می‌گیریم تا شرایطی را گرم نگاه داریم که ملل دیگر را به خدمت کرپراتوکراسی، اداره‌کنندگان بزرگترین کمپانی‌های ما، دولت ما و بانک‌های ما درمی‌آورند. مانند همتایمان در مافیا، مأموران ضربه‌زن اقتصادی، به‌دیگران لطف و مساعدت می‌کنند. این لطف و مساعدت در شکل قرضه برای ایجاد رونب - نیروگاه‌های تولید برق، جاده‌سازی، بنادر، فرودگاه یا مجتمع‌های صنعتی، انجام می‌گیرد. یکی از شرایط اعطای قرضه این است که شرکت‌های مهندسی و ساختمانی آمریکائی باید این پروژه‌ها را انجام دهند. در واقع بیشترین بخش پول هیچگاه از ایالات متحده خارج نمی‌شود؛ بلکه فقط از بانک‌های واشنگتن به‌دفا تر مهندسی در نیویورک، هوستن یا سان‌فرانسیسکو منتقل می‌شود.

به‌رغم این واقعیت که پول‌ها تقریباً بلافاصله به کمپانی‌هایی که عضو کرپراتوکراسی (طلبکاران) هستند، پرداخت می‌شود، دریافت کنندگان قرضه بایستی تمام آن پول را بازپس دهند، اصل و بهره. در صورتی که مأموران ضربه‌زن اقتصادی کاملاً موفق بوده باشند، مقدار قرضه تا بدان اندازه زیاد خواهد بود که کشور مقروض پس از چند سال دیگر از عهده‌ی بازپرداخت آن برنخواهد آمد. هنگامی که کار به‌اینجا می‌رسد، ما مانند مافیا، خواهان پاداش مان می‌شویم. این پاداش معمولاً شامل اقلام زیر می‌شود: کنترل رأی در سازمان ملل، تأسیس پایگاه‌های نظامی، یا دستیابی به منابع طبیعی گرانها مانند نفت یا پاناما کانال. البته بدهکار هنوز هم قرضه را بدهکار است - و یک کشور دیگر به‌امپراتوری جهانی ما افزوده می‌شود.

در روزی آفتابی در سال ۲۰۰۳ در حالی که با اتوموبیل از شهر کوئیتو به شهر شل می‌راندم به‌یاد سی و پنج سال پیش افتادم که برای نخستین بار به‌این بخش از جهان می‌آمدم. خواننده بودم که اکوادور با آن که مساحتی فقط به‌اندازه‌ی ایالت نوادا دارد، بیش از سی کوه آتشفشان، بیش از ۱۵ درصد از انواع پرندگان جهان و بیش از هزار نوع گیاهی دارد که هنوز طبقه‌بندی نشده‌اند و این که سرزمینی است با فرهنگ‌های گوناگون که در آن تقریباً به‌همان تعداد زبان اسپانیولی به‌زبان‌های مردم بومی سخن گفته می‌شود. در آن زمان این سرزمین را سرزمینی سحرآمیز و غریب یاقتم؛ و واژه‌های بکر، دست نخورده و بیگانه به ذهنم می‌آمد.

در این سی و پنج سال خیلی چیزها عوض شده است. در زمان نخستین مسافرت من در سال ۱۹۶۸ تکزاکو تازه در منطقه‌ی آمازون اکوادور نفت کشف کرده بود. اکنون نفت بیش از نیمی از صادرات کشور را تشکیل می‌دهد. تاکنون از لوله‌ی نفت سراسری کوه‌های اندیز که کمی پس از نخستین دیدار من ساخته شد، بیش از پانصد هزار بشکه نفت به‌جنگ‌های باران‌خیز حساس اطراف نشت کرده است - دو برابر بیش از مقداری که از کشتی نفت کش اکسون Exxon Valdez به‌دریا ریخت. اکنون لوله‌ی نفت ۴۵۰ کیلومتری با هزینه‌ی ۱/۳ میلیارد دلار که به‌دست کنسرسیومی که یک مأمور ضربه‌زن اقتصادی ترتیب آن را داده، در دست ساختمان است که نوید می‌دهد اکوادور را به‌یک‌ی از ده عرضه‌کننده‌ی اصلی نفت به‌ایالات متحده تبدیل سازد. برای این کار درختان مساحت بزرگی از جنگل‌های بارانی را انداخته‌اند. طوطی‌های بزرگ و یوزپلنگ‌ها تقریباً همه نابود شده‌اند، سه فرهنگ بومی در لبه‌ی نابودی قرار گرفته‌اند و رودخانه‌های کهن به حوضچه‌های کثافت بدل شده‌اند. همزمان فرهنگ‌های بومی شروع به‌مبارزه با این وضع کردند.

برای نمونه، در ۷ ماه مه، ۲۰۰۳ گروهی از وکلای مدافع آمریکایی به‌نماینده‌ی از بیش از سی هزار بومیان اکوادور اعلام جرمی به‌مبلغ یک میلیارد دلار علیه کمپانی شوران تکزاکو به دادگاه عرضه کردند - که هنوز در جریان است. اعلام جرم ادعا می‌کند که از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۲ گول نفتی روزانه بیش از هیجده میلیون لیتر مواد سمی آلوده به نفت، فلزات سنگین، مواد متعفن در چاله‌های سر باز و رودخانه‌ها ریخته است و کمپانی مزبور نزدیک به ۳۵۰ گودال سر باز پر از فضولات به جای گذاشته است که به کشتن مردم و حیوانات ادامه می‌دهد.

بیرون از پنجره‌ی ماشینم قطعات بزرگ از ابرهای مه روی درختان می‌غلتیدند و از دره‌ی پاستازا Pastaza بالا می‌رفتند. عرق از پیراهنم چکه می‌کرد و معده‌ام شروع به به‌هم خوردن کرد، ولی نه فقط به خاطر گرمای شدید منطقه‌ی حاره و پیچ و خم‌های جاده‌ی ماریپچ. وقوف بر این واقعیت که من در نابودی این سرزمین زیبا سهمم بوده‌ام، بار دیگر تاوان خود را می‌گرفت. به‌خاطر من و

زندگی در تعلیق ...

سیاست آمریکا، هدف‌ها و منافع سلطه‌جویانه

نگاهی گذرا به تاریخ پس از جنگ دوم جهانی، به‌طور انکارناپذیری نشان می‌دهد که آمریکا به‌مثابه یک قدرت بزرگ امپریالیستی و بعدها به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی و نظامی، در تمامی این دوران ۶۰ ساله پیوسته در پی گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی در کشورها و مناطق مختلف و در پی سلطه بر جهان بوده است. اهرم‌های تحقق این اهداف نیز به‌طور عمده عبارت بوده‌اند از توسل به‌جنگ و نیروی نظامی، مداخله در امور کشورها، کودتا و تغییر رژیم‌ها و یا تحمیل رژیم‌های دست‌نشانده. به‌سختی دیگر تاریخ مناسبات آمریکا با خارج به‌ویژه با جهان سوم، تاریخ جنگ و تجاوز و زورگویی و سرشار از جنایت علیه کشورها و ملت‌های کوچک و ضعیف است. کره، ویتنام، کامبوج، اندونزی، ایران، شیلی، گواتمالا، پاناما، سودان، افغانستان، عراق ... نمونه‌های این جنگ و تجاوز و مداخله است که به‌منظور سرکوب خلق‌ها و تغییر دولت‌ها، تحمیل رژیم‌های ارتجاعی و مستبد و غارت منابع و ثروت این کشورها انجام گرفته و بهای آن قتل چند میلیون ساکنان این مناطق بوده است. در اندونزی در کودتای نظامی علیه سوکارنو رهبر استقلال‌طلب این کشور، در همان سال اول قریب نیمی میلیون نفر توسط دولت نظامیان کودتاگر مورد حمایت آمریکا به‌قتل رسیدند. در ویتنام، ارتش آمریکا با بمباران مستمر شهرهای ویتنام شمالی، ریختن بمب‌های ناپالم بر روی مردم و قتل عام صدها هزار تن از ساکنان بخش شمالی و جنوبی آن سرزمین و طی چند سال جنگ و کشتار و اعمال شکنجه‌های تکان‌دهنده، همه امکانات خود را برای درهم شکستن مقاومت مردم و تحمیل رژیم فاسد دست‌نشانده خویش به کار گرفت.

در کشور ما ایران، با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، با پول و برنامه‌ریزی مشترک با انگلیس و هم‌دستی دربار پهلوی، تلاش مردم برای کسب استقلال و آزادی را متوقف ساختند و پس از سقوط حکومت ملی دکتر مصدق و دستگیری او و هم‌کارانش، موج اختناق و سرکوب را در سراسر کشور حاکم کردند.

پس از سقوط شوروی و پایان دوران جنگ سرد، ابتدا این پندار رواج یافت که با پایان رقابت میان دو ابرقدرت، دور جدیدی از صلح و آرامش و آزادی و دموکراسی در جهان آغاز خواهد شد. اما دیری نپائید که جورج بوش اول، رئیس‌جمهور آمریکا، در آستانه آغاز این عصر جدید، مناسبات دنیای پس از جنگ سرد را در فرمول «نظم نوین جهانی» اعلام کرد و چند و چون آنرا در عمل، در جنگ خلیج فارس، بمباران عراق، قتل عام مردم، کشتار ده‌ها هزار سرباز عراقی در حال فرار و پس از جنگ با اجرای طرح محاصره اقتصادی این کشور - که نتیجه آن مرگ نیم میلیون نفر از مردم عراق و به‌ویژه کودکان بود، نشان داد.

بدین ترتیب در مدتی کوتاه، توهم‌ها فرو ریخت و آشکار گردید که در هم‌چنان بر همان پاشنه می‌چرخد. به‌دنبال اعلام «نظم نوین» بلافاصله جایگاه قدرت‌ها در این «نظم» تعیین شد. آمریکا رهبر بلامنزاع جهان در شرائط تاریخی جدید است و دیگران با میل، با بی‌میلی و یا با زور باید این نقش را به‌پذیرند و به آن گردن نهند. آقای پاول و لفوویتس استراتژی آن روز پنتاگون در سال ۱۹۹۲ در تدوین طرح استراتژی آمریکا، ضمن تأکید بر «لزم حفظ برتری جهانی و موقعیت ابرقدرت توسط آمریکا»، شرط تحقق و دوام آنرا «تجدید حیات قدرت نظامی» در ابعادی جدید انجام گرفت.

در این استراتژی، اساس مناسبات با کشورهای بزرگ و رقیب نیز مبتنی بر منطق زور است. در طرح نام‌برده تصریح می‌شود که: «ایالات متحده باید رهبری لازم برای برقراری و محافظت از چنان نظم نوینی داشته باشد که بتواند به‌رقبای بالقوه خود به‌همانند هوس دنبال کردن نقشی بزرگ‌تر یا موضعی تهاجمی‌تر را برای دفاع از منافع مشروط خود در سر نپوراندند... ما باید وسائل و ابزار لازم برای مقابله و دفع رقبای بالقوه را حتی اگر بخواهند هوس بوجود آوردن نقشی بزرگ‌تر، چه منطقه‌ای و چه جهانی در سر پیوراندند، داشته باشیم» (۱).

نه تنها استراتژی پنتاگون، بلکه سایر سیاست‌گذاران، رهبران و طراحان سیاست خارجی آمریکا هم همواره ضرورت رهبری آمریکا و ضرورت سیاست میلیتاریستی را خاطر نشان ساخته‌اند. آقای کیسینجر

متحده می‌نامید، اتخاذ کرده بود؛ وی تهدید می‌کرد که صدور نفت را به ایالات متحده قطع کند. مأموران ضربه‌زن اقتصادی در عراق و ونزوئلا ناموفق، ولی در اکوادور موفق بودند و اکنون تا آنجا که می‌شد آن را می‌دوشیدند.

اکوادور نمونه‌ای است از شمار کشورهای در سراسر جهان که مأموران ضربه‌زن اقتصادی در آغل سیاسی - اقتصادی گردآورده‌اند. از هر ۱۰۰ دلار نفت خامی که از جنگل‌های باران‌خیز اکوادور بیرون آورده می‌شود کمپانی‌های نفتی ۷۵ دلار دریافت می‌کنند. سه چهارم از ۲۵ دلار باقیمانده صرف پرداخت قرضه‌ی خارجی می‌شود. بیش‌ترین بخش باقیمانده از این ۲۵ دلار صرف هزینه‌های نظامی و دیگر هزینه‌های دولتی می‌شود - و برای مخارج بهداشتی، آموزش و پرورش و برنامه‌هایی که هدف از آن کمک به مستمندان است، فقط ۵/۲ دلار باقی می‌ماند. بدین ترتیب، از هر صد دلار نفتی که از آمازون استخراج می‌شود، کمتر از سه دلار به مردمی می‌رسد که بیش‌ترین نیاز را به پول دارند، مردمی که در نتیجه‌ی سد زدن‌ها، حفر چاه‌های نفتی، لوله‌کشی‌ها زندگی‌شان به گونه‌ای آسیب دیده است که در اثر فقدان خوراک قابل خوردن و آب قابل نوشیدن در حال احتضارند.

تمامی این مردمان - میلیون‌ها در اکوادور و میلیاردها در اطراف و اکناف جهان - تروریست‌های بالقوه هستند. نه به این خاطر که به کمونیسم اعتقاد دارند یا آناشیست هستند یا ذاتاً شوروند، بلکه به سادگی به این دلیل که امیدی به آینده ندارند. با مشاهده‌ی این سد از خود می‌پرسیم - پرسشی که غالباً در جاهای گوناگون در سراسر جهان از خود می‌کنیم - که این مردمان چه زمانی قیام خواهند کرد، آن طور که آمریکایی‌ها در ۱۷۷۰ علیه انگلستان یا آمریکایی‌ها در اوایل ۱۸۸۰ علیه اسپانیا کردند.

ظرافت و زیرکی که در بناکردن این امپراتوری مدرن به کار گرفته می‌شود، یوزباشی‌های رومی centurions فاتحان اسپانیایی آمریکایی لاتین conquistadors و دیگر استعمارگران قرن‌های هیجده و نوزده را شرم‌منده می‌کند. ما مأموران ضربه‌زن اقتصادی آدم‌های پر مکر و حیل‌های هستیم؛ از تاریخ آموخته‌ایم. امروزه ما با خود شمشیر حمل نمی‌کنیم. زره یا لباسی نمی‌پوشیم که ما را انگشت‌نما سازد. در سرزمین‌هایی مانند اکوادور، نیجریه و اندونزی مثل آموزگاران و دکانداران بومی لباس می‌پوشیم. در واشنگتن و پاریس مانند کارمندان دولتی و بانکداران ظاهر می‌شویم. به‌خود ظاهر آدمی متواضع و معمولی می‌دهیم. از محل پروژه‌ها دیدن می‌کنیم و به‌روستاهای فقیرنشین سرمی‌زنیم. ادعای نوع‌دوستی می‌کنیم درباره‌ی کارهای شگفت‌انگیز انسان‌دوستانه‌ای که انجام می‌دهیم با روزنامه‌های محلی گفتگو می‌کنیم. روی میز کمیته‌های دولتی را با طرح‌های پروژه‌های مالی خود می‌پوشانیم و در دانشکده‌ی اقتصاد هاروارد درباره‌ی معجزات اقتصاد کلان macroeconomics سخنرانی می‌کنیم.

همه‌ی کارهای ما علنی است. ما خود را این چنین عرضه می‌کنیم و مورد قبول قرار می‌گیریم. سیستم این گونه عمل می‌کند. ما به‌ندرت دست به کارهای غیر قانونی می‌زنیم. چون سیستم بر اساس حیل بنا شده است و سیستم بنا بر تعریف مشروعیت دارد.

ولی - و این اخطار مهمی است - اگر ما موفق نشویم موجوداتی پس شرافرین‌تر وارد عمل می‌شوند، موجوداتی که ما مأموران ضربه‌زن اقتصادی آنان را شغال‌ها می‌نامیم، مردانی که به‌طور مستقیم وارثان امپراتوری‌های پیشین‌اند. شغال‌ها همیشه حضور دارند، در تاریکی کمین کرده‌اند. وقتی آنان ظاهر می‌شوند سران دولت‌ها سقوط می‌کنند یا در «تصادف»‌های سخت کشته می‌شوند. و اگر شغال‌ها تصادفاً ناموفق بمانند، آن طور که در افغانستان و عراق ناموفق بودند، الگوهای کهنه ظاهر می‌شوند. وقتی شغال‌ها ناموفق می‌مانند، جوانان آمریکایی را می‌فرستند تا بکشند و کشته شوند.

در حالی که آن غول عظیم‌الجثه، آن دیوار عظیم بدقیافه‌ی خاکستری رنگ سربر آورده از رودخانه را پشت سر می‌گذاشتم، عرقی را که لباس‌هایم را خیس کرده بود و دل‌تنگی‌ام را حس می‌کردم. من به‌سوی جنگل برای ملاقات با بومیانی که مصمم هستند تا آخرین نفر برای متوقف ساختن این امپراتوری که من در ایجاد آن سهم بودم بجنگند، حرکت کردم و در خود احساس جرم شدیدی می‌نمودم. از خود می‌پرسیدم چگونه یک جوانان مهربان روستائی از نیو هامپشایر می‌توانست در چنین داد و ستدهای کثیفی درگلتند.

و قزاقستان پایگاه نظامی تأسیس کرد و زمینه‌های لازم را برای کنترل مسیر لوله‌های نفت و گاز آسیای میانه ایجاد نمود. بدین ترتیب قلمرو حضور نظامی آمریکا با توجه به پایگاه‌های هوایی، دریایی و زمینی قبلاً مستقر شده در ترکیه، عربستان سعودی، کویت، قطر و بحرین، از خلیج فارس تا دریای خزر گسترانده شد.

گرچه سیاست جنگ و تجاوز در عراق با شکست روبرو گردید و بحران ناشی از این شکست و وضعیت بوجود آمده در عراق، دستگاه بوش را با مشکلات متعدد هم در سطح جهانی و منطقه و هم در درون آمریکا مواجه ساخته است، معهداً منطق زور و تهدید به قدرت نظامی کماکان یکی از پایه‌های سیاست آمریکا را تشکیل می‌دهد و کشورهای مورد تهدید باید با هشجاری تهدیدات و خطرات ناشی از این سیاست را خنثی کنند. در چنین شرایطی مسئله حیاتی برای مردم این‌گونه کشورها، چگونگی جلوگیری از تجاوزات و مداخله احتمالی است.

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، همان‌گونه که اشاره شد، سیاست مداخله و تهاجم نظامی آمریکا به نام «برانداختن رژیم‌های دیکتاتوری و استقرار دموکراسی» و یا مقابله با «رژیم‌های حامی تروریسم» و «تولیدکننده سلاح‌های کشتار جمعی» توجیه شده است. این‌گونه توجیهات هنوز هم می‌توانند بخشی از مردم را هم در آمریکا و هم در کشورهای مورد تهدید به‌حمایت از سیاست‌های مداخله‌گرانه آمریکا بکشاند.

طبیعی است به‌رغم سیاست نظامی‌گری و مداخله‌جویانه آمریکا، به‌سادگی نمی‌توان یک کشور دموکراتیک و برآمده از آراء آزادانه مردم و متکی به مردم را، در شرایط کنونی جهان، مورد تجاوز قرار داد و یا در امور داخلی آن مداخله کرد. حلقه ضعیف و آسیب‌پذیر، کشورهایی هستند که در آنها رژیم‌های استبدادی و فاسد حاکم‌اند و یا حکومت‌گران سیاست‌های غیرشفاف، ماجراجویانه و تحریک‌آمیز دنبال می‌کنند و زمینه‌های اقدامات تجاوزکارانه و مداخله‌جویانه را هموار می‌سازند. به‌همین جهت ضامن اصلی جلوگیری از تجاوز و دخالت خارجی استقرار نظام دموکراتیک و مردمی در این‌گونه کشورها است. به‌ر حال مردم و رژیم هر کشوری می‌توانند هم مانع دخالت و خطر خارجی- و بطور مشخص خطر تجاوز و دخالت آمریکا- گردند و هم می‌توانند آنرا تسهیل کنند و حتی زمینه‌ساز آن شوند.

ایران به‌دلایل گوناگون، امروز یکی از حلقه‌های آسیب‌پذیر و از مناطق مورد تهدید است. در ایران رژیم دینی- استبدادی حاکم است. این رژیم با سازمان‌های رادیکال اسلامی رابطه دارد، به‌حماس، جهاد اسلامی، حزب‌الله لبنان کمک‌های گوناگون، از جمله کمک مالی می‌کند. در میان گروه‌های مختلف شیعه در کشورهای مختلف از سومالی تا افغانستان نفوذ و پایگاه دارد و به آنها کمک مالی می‌رساند. در عراق، در اکثریت شیعه، از نیروهای حاکم تا جنبش «المهدی» مقتدا صدر نفوذی گسترده دارد. سپاه قدس و نیروهای امنیتی- اطلاعاتی رژیم در این کشور حضوری فعال دارند. جمهوری اسلامی به‌عنوان یک نیروی قدرتمند شیعه در منطقه و رویدادهای آن نقشی مهم ایفاء می‌کند و رئیس‌جمهور بر آن است که اسرائیل باید از صفحه روزگار حذف شود. این رژیم در عین حال در پی دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای است که مقاصد صلح‌آمیز آن مورد تردید می‌باشد.

این تصویری است که آمریکا از جمهوری اسلامی ترسیم می‌کند و کم و بیش تصویری واقعی است. طبیعی است که سود آمریکا در به‌هم‌زدن این معادلات و در صورت امکان نفوذ در ایران است، به‌ویژه این‌که ایران یک کشور بزرگ منطقه است، دارای منابع سرشار نفت و گاز و موقعیت حساس استراتژیک و ژئوپلیتیک و کنترل‌کننده گذرگاه مهم نفت منطقه است. بهانه‌ها و توجیه‌های درست و نادرست از قبیل «حمایت رژیم ایران از تروریسم»، «دامن‌زدن به اختلاف‌های قومی- مذهبی و جنگ داخلی در عراق» و یا «تولید سلاح هسته‌ای» و غیره شمشیرهای داموکلس در چالش با رژیم و خطرهای بالقوه‌ای هستند که ایران را تهدید می‌کنند. بدیهی است زمانی می‌توان خطرها را خنثی کرد که تا حد ممکن بی‌پایه بودن ادعاها را روشن ساخت، به‌دخالت‌ها و ماجراجوئی‌ها در منطقه پایان داد و به‌ویژه هدف‌های صلح‌آمیز و هسته‌ای را نشان داد- امری که می‌تواند حمایت جامعه جهانی و افکار عمومی را به‌همراه آورد و عاملی مهم در دفع خطرات و تهدیدها است.

با «تحلیل چهار قرن سیاست بین‌المللی» نتیجه می‌گیرد که «شرط حفظ نظم نوین» رهبری آمریکا است. رامسفلد وزیر دفاع مستعفی بارها بر «لزوم و اهمیت اولویت دادن به قدرت نظامی» در مقابله با «کشورهای تبه‌کار» تأکید کرده است. دیک چنی معاون رئیس‌جمهور آمریکا به کرات از ضرورت طرح و اجرای پروژه‌های جنگی برای «ایفای نقش ویژه آمریکا» سخن گفته است.

بدین ترتیب در دوران پس از جنگ سرد، طراحان و سیاست‌گذاران آمریکا با توجه به شرایط جدید و موقعیت جدید ایالات متحده به‌مثابه یگانه ابرقدرت، سیاست کهنه را بدون هیچ ابهامی در فرمول‌های جدید و با خشونت بیشتر به‌جهانیان اعلام داشته و به آن عمل کرده‌اند.

جورج بوش دوم بر اساس همین سیاست زور و قدرت، بلافاصله پس از آغاز دوران ریاست جمهوری به‌اجرای یک رشته اقدامات در زمینه‌های گوناگون دست زد. لغو یک‌جانبه قرارداد ABM و ادامه آزمایش‌ها برای ایجاد حفاظت در برابر راکت‌های اتمی، خودداری از امضای قرارداد منع کامل آزمایش‌های هسته‌ای که ۱۶۴ کشور جهان آنرا امضاء کرده‌اند، خارج شدن از قرارداد کیوتو و بی‌اعتنائی نسبت به نابودی محیط زیست، افزایش بودجه نظامی، سرازیر کردن سرمایه‌ها به سوی تسلیحات و کشاندن جهان به مسابقه تسلیحاتی، خارج شدن از گفتگوهای مربوط به منع سلاح‌های بیولوژیک و کنترل بین‌المللی آن که پس از شش سال مراحل پایانی خود را می‌گذراند، مخالفت با پیمان ضد مین که ۱۲۲ کشور جهان آنرا پذیرفته‌اند... بخشی از این اقدامات بود.

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رهبران کاخ سفید با بهره‌برداری از خشم و انزجار جهانیان، به‌ویژه مردم آمریکا، نسبت به جنایت هولناک نیویورک، سیاست نام‌برده را در ابعادی به‌مراتب گسترده‌تر از پیش ادامه دادند. آمریکا این‌بار به نام «جنگ علیه تروریسم و کشورهای حامی تروریسم»، ظرفیت‌های عظیم نظامی- اقتصادی خود را در جنگی که محدودیت زمانی و مکانی نمی‌شناسد، به کار انداخت و به همه کشورها اعلام داشت که در این صف‌آرایی جنگی باید جای خود را تعیین کنند و «هر کس با ما نیست، علیه ما است!» نتیجه تدارکات جنگی پر دامنه و اعلام جنگ همه جانبه، ابتأ حمله به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ و سپس لشکرکشی تاریخی به عراق در مارس ۲۰۰۳ بود.

گرچه این جنگ در زیر پرچم «جنگ علیه تروریسم، علیه رژیم‌های دیکتاتوری، علیه کشورهای حامی تروریسم و تولیدکننده سلاح‌های کشتار جمعی» آغاز شد، اما بزودی- حتی برای بسیاری از موافقان جنگ- روشن گردید که در پوشش این توجیهات، مقاصد سلطه‌جویانه و استراتژی جنگی نوینی نهفته است که هدف آن تأمین منافع صنایع نفتی و نظامی آمریکا، کنترل منابع نفت و گاز جهان و کنترل آب‌ها و مناطق استراتژیک خلیج فارس و خاورمیانه و آسیای مرکزی است.

با آغاز این جنگ، آمریکا به‌اتکاء امکانات عظیم اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک، قلمرو یکه‌تازی افسارگسیخته خود را هر روز بیشتر گسترش داد. شعارها و پرچم‌های «استراتژی جنگ پیشگیرانه»، «استراتژی امنیت ملی»، «اولویت منافع آمریکا» و اقدام و دخالت «در هر جا که منافع آمریکا اقتضا کند»، ماشین جنگی را هدایت می‌کرد. «جنگ»، زبان و منطق مسلط به‌شمار می‌رفت. ریچارد پرل مشاور امنیتی آن روز جورج بوش در توضیح این سیاست اعلام داشت: «ما در مقابله با دشمنان، در پی طرح دیپلماسی هوشمندانه نیستیم، بلکه مستقیماً به‌سراغ جنگ می‌رویم، یک جنگ کامل، جنگی که در آن مراحل وجود نخواهد داشت». در این استراتژی جنگی از همان آغاز چند کشور به‌عنوان «محور شر» مورد تهدید قرار گرفتند و از احتمال حمله نظامی به آنها سخن رفت. پس از لشکرکشی به عراق بر فهرست کشورهای مورد تهدید هر روز افزوده می‌شد، به‌طوری که در مدتی کوتاه برخی مقامات آمریکائی قریب پنجاه کشور را به‌عنوان «رژیم‌های دیکتاتوری»، «تولیدکننده سلاح‌های کشتار جمعی» ... در فهرست کشورهای مورد تهدید قرار دادند. با این سیاست گسترش و حضور نظامی در مناطق نفت‌خیز، آمریکا عملاً حوزه‌های نفت و گاز را از خلیج فارس تا آسیای میانه به‌محاصره نظامی خود درآورد. آمریکا که تا قبل از سپتامبر ۲۰۰۱ حضور نظامی چندانی در آسیای میانه نداشت، به‌حضور نظامی چشمگیری در افغانستان، گرجستان، پاکستان، ازبکستان و جمهوری آذربایجان دست یافت. در قرقیزستان

آغاز دوباره گفتگوها مانع تحریم‌ها شوند. وزیران خارجه ۵ کشور عضو دائمی شورای امنیت و آلمان در دیدار خود در اول ژوئن ۲۰۰۶ در وین، مجموعه‌ای از پیشنهادات را به‌عنوان پایه گفتگو با ایران و مبنایی برای یک موافقت‌نامه، تهیه و امضاء کردند و آنرا به‌تهران ارائه دادند. در این مجموعه پیشنهادات، از جمله خاطر نشان شده بود که: «ما حق ایران را در تولید انرژی هسته‌ای به‌منظور استفاده صلح‌آمیز و مطابق با الزامات N.P.T. مورد تأکید دوباره قرار داده و در این راستا، حمایت خود را از ایران در توسعه یک برنامه انرژی اتمی هسته‌ای غیرنظامی مورد تأکید دوباره قرار می‌دهیم. تعهد خواهیم کرد که فعالانه ساخت راکتورهای آب سبک در ایران را از طریق پروژه‌های مشترک بین‌المللی، مطابق با قوانین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مورد حمایت قرار دهیم. موافقت خواهیم کرد که با شروع مجدد مذاکرات، بحث درباره برنامه هسته‌ای ایران را در شورای امنیت به‌تعلیق درآوریم». در این مجموعه پیشنهادهای ایران خواسته شده است متعهد شود که «کلیه موارد باقی‌مانده نگرانی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را در همکاری کامل با این آژانس مورد توجه قرار دهد و کلیه عملیات مربوط به‌غنی‌سازی و فرآوری را که مورد راستی‌آزمایی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار خواهد گرفت و طبق درخواست شورای حکام و شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌حالت تعلیق درآورد و متعهد شود که این وضعیت را در طول مذاکرات هم‌چنان ادامه دهد».

واکنش مقامات جمهوری اسلامی در برابر این پیشنهادات، متناقض، مبهم و دوگانه بود. سه دور گفتگو میان سولانا، مسئول کمیته سیاست خارجی اتحادیه اروپا و علی لاریجانی، «دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران» نیز به نتیجه‌ای منتهی نشد و هیچ نشانی حاکی از آمادگی جدی ایران برای توافق مشاهده نگردید. پنج هفته پس از تسلیم پیشنهادات به‌تهران و ناکامی تلاش‌ها، شش کشور نام‌برده در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ در نشست خود در پاریس، مجدداً پرونده را به‌شورای امنیت برگشت دادند. بدین‌گونه یک‌بار دیگر چین و روسیه و اتحادیه اروپا در کنار آمریکا قرار گرفتند و تصمیمی مشترک که آغاز مجازات‌های اقتصادی ایران به‌شمار می‌رفت، گرفتند.

به‌دنبال این تصمیم، در ۳۱ ژوئیه در جلسه شورای امنیت بر سر قطعنامه‌ای درباره ایران توافق کردند. در این قطعنامه از ایران خواسته شده بود عملیات غنی‌سازی اورانیوم را به‌حالت تعلیق درآورد، در غیر این‌صورت شورای امنیت به‌تخاذ تصمیمات مجازاتی اقدام خواهد کرد. به‌جز قطر، چهارده کشور دیگر عضو شورای امنیت، همگی به‌این قطعنامه رأی موافق دادند.

در روزهای پیش از اجلاس شورای امنیت، باز هم در اظهارات و اقدامات مقامات جمهوری اسلامی همه چیز نبود، به‌جز تلاش برای جلوگیری از ایجاد یک اجماع همگانی و جلوگیری از تصویب قطعنامه. پاره‌ای از اظهارات فقط تحریک و تقویت مواضع آمریکا و یاری‌رساندن به‌تصویب قطعنامه بود. آقای رحیم صفوی «فرمانده سپاه پاسداران» در روز قبل از صدور قطعنامه، یعنی در ۳۰ ژوئیه اظهار داشت: بسیجیان و سپاهیان قدرتمند ایران خود را برای یک تسویه حساب اساسی با صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها آماده می‌کنند. زمان این تسویه حساب را رهبر انقلاب اعلام می‌کند».

حاصل سیاست ماجراجویی و بحران‌سازی، همان‌طور که اشاره شد، ایجاد اجماع علیه پروژه هسته‌ای و انزوای جمهوری اسلامی بود. زمامداران ایران بر این تصور بودند که با تمرکز حمله بر روی آمریکا، با مانور و وقت‌کشی و از آن مهم‌تر با باج دادن به‌روسیه و چین می‌توانند مانع ایجاد توافق در شورای امنیت گردند، اما در عمل با واقعیتی مغایر با این پندار روبرو شدند و برنده این سیاست نه جمهوری اسلامی، بلکه آمریکا شد. همان‌گونه که مقامات آمریکایی نیز خاطر نشان ساختند، برخلاف تلاش و تصور جمهوری اسلامی برای ایجاد شکاف میان آمریکا و اروپا، چین و روسیه، ائتلافی واحد از همه این کشورها بوجود آورد.

پس از تصویب این قطعنامه، آمریکا سیاستی دوگانه در برابر ایران پیش گرفت. از یک‌سو موافقت خود را با ادامه تلاش‌های دیپلماتیک و ادامه کوشش‌های اتحادیه اروپا برای گفتگو با ایران اعلام داشت و از سوی دیگر فعالیت برای اعمال مجازات‌های اقتصادی ایران را (هم مستقل از شورای امنیت و هم توسط شورای امنیت) گسترش داد و متناسب با شرایط و حاد شدن بحران بر اقدام نظامی به‌مثابه یک گزینه احتمالی هم تأکید می‌کرد.

اما آنچه حاکمیت جمهوری اسلامی - به‌اقتضای منافع و هدف‌های خود - انجام می‌دهد و سیاستی را که در رابطه با مهم‌ترین موضوع چالش، یعنی پروژه هسته‌ای اتخاذ کرده است، نه در این جهت، بلکه در راستای تشدید بحران و خطر است.

سیاست جمهوری اسلامی در مسأله هسته‌ای

کشوری که در معرض تهدید سیاست تجاوزکارانه و مداخله‌گرانه آمریکا قرار می‌گیرد، باید طبعاً با استفاده از همه امکانات با این تهدید، به‌منظور جلوگیری از انجام آن، مقابله نماید. بی‌تردید راه مقابله مؤثر با خطر و جلوگیری از آن نه سیاست تسلیم و تن دادن به‌خواست‌های زورگویانه است و نه سیاست تحریک و منفرد شدن در جامعه جهانی. شرط اثربخشی این مقاصد خنثی کردن تهدیدها و خطرهای پیگیری سیاستی سنجیده و عاقلانه، سیاستی روشن و شفاف است، سیاستی که بتواند پشتیبانی واقعی مردم و حمایت جامعه جهانی و افکار عمومی را جلب کند.

دفاع از منافع کشور و قاطعیت در این دفاع، نه در شعارهای ظاهراً تند و یا موضع‌گیری‌های افشاء‌گرانه و قدرت‌نمایی، بلکه در اتخاذ سیاست و رفتاری است که سرانجام آن تحقق منافع ملی و جلوگیری از وارد آمدن آسیب به‌کشور باشد. اما آن‌چه احمدی‌نژاد و حامیان او در دو سال اخیر، به‌ویژه با بازگشایی تأسیسات اتمی اصفهان و نطنز و پس از آن انجام داده‌اند، تنها چیزی که در بر نداشته است، دفاع و حراست از منافع ایران است. اساس این سیاست در عرصه خارجی و در پروژه اتمی که زمینه چالش با خارج را تشکیل می‌دهد، ماجراجویی و بحران‌سازی و تشدید خطر بوده است.

اعلام از سرگیری عملیات غنی‌سازی اورانیوم، نه تنها با واکنش شدید آمریکا، بلکه با اظهار نگرانی آژانس بین‌المللی اتمی، کشورهای اروپایی و کشورهای منطقه روبرو گردید. این‌گونه واکنش‌ها با توجه به‌فعالیت‌های هسته‌ای پنهانی ایران تا سال ۲۰۰۳ و با توجه به‌عدم شفافیت آن در سال‌های بعد، پس از آن اقدام به‌از سرگیری غنی‌سازی اورانیوم، بدون ایجاد اطمینان از هدف‌های صلح‌آمیز فعالیت‌های هسته‌ای، به‌هیچ‌وجه غیرمنتظره نبود. با این اقدام، موضوع برنامه اتمی ایران و احتمال دستیابی جمهوری اسلامی به‌سلاح هسته‌ای و یا ماده لازم جهت تولید بمب اتمی، به‌یک موضوع مهم جهانی و به‌عاملی برای تشدید درگیری ایران با خارج تبدیل گردید.

وزیران خارجه سه کشور اروپایی (آلمان، انگلیس و فرانسه) که در سال ۲۰۰۳، پس از آشکار شدن فعالیت‌های پنهانی جمهوری اسلامی با ایستادگی در برابر آمریکا و کشورهای دیگر که بر ارجاع پرونده به‌شورای امنیت پافشاری داشتند، از راه حل گفتگو و مذاکره با ایران دفاع کردند و به‌پای این گفتگو رفتن، اما با اعلام از سرگیری فعالیت‌های غنی‌سازی توسط احمدی‌نژاد، از ارجاع پرونده به‌شورای امنیت حمایت کردند. در واقع اقدام زمامداران ایران، به‌جای خنثی کردن تلاش‌های آمریکا و منفرد ساختن آن، شرایط را به‌سود آمریکا تغییر داد و برای اجرای خواست‌های آن از قبیل «بردن پرونده به‌شورای امنیت»، «بررسی موضوع تحریم ایران» و «اتخاذ تصمیمات شدید»، زمینه را مساعد نمود. شروع دوباره عملیات غنی‌سازی اورانیوم و بن‌بست ابتکار اتحادیه اروپا اکثریت کشورهای جهان، از کشورهای غیرمتعهد تا اروپا و حتی چین و روسیه و افکار عمومی را که تا آن هنگام با ارجاع پرونده به‌شورای امنیت مخالف بودند، عملاً در موضع آمریکا قرار داد، به‌طوری که طرف دعوا، دیگر نه آمریکا، بلکه این اکثریت بزرگ بود.

آقای البرادعی مدیر آژانس بین‌المللی که از مخالفان تهدید و بردن پرونده به‌شورای امنیت به‌شمار می‌رفت، پس از راه‌اندازی غنی‌سازی، اظهار داشت: پرونده اتمی ایران به‌شورای امنیت ارجاع شود. وی در گفتگو با رسانه‌ها و از جمله در مصاحبه با «شپینگل» و «نیوزویک» اعلام داشت که آژانس انرژی اتمی کماکان در صلح‌آمیز بودن پروژه هسته‌ای ایران تردید دارد و نمی‌تواند صلح‌آمیز بودن آنرا تأیید کند. او در این گفتگوها تصریح کرد که برای ایجاد اطمینان، آژانس انرژی اتمی نیازمند آزمایش در محل و در تأسیسات و دسترسی به‌اسناد و افراد است و این امر هنوز ممکن نشده است.

بدین ترتیب حاکمیت جمهوری اسلامی بجای شفاف‌سازی و ایجاد اطمینان خاطر نسبت به‌صلح‌آمیز بودن پروژه اتمی، اسباب ارجاع آن به‌شورای امنیت را فراهم ساخت. با وجود این، کشورهایی که با تحریم ایران موافق نبودند (اروپا، چین، روسیه ...) کوشش کردند با

قطننامه ۱۷۳۷ از ایران خواسته بود تا آخر فوریه ۲۰۰۷ فعالیت‌های غنی‌سازی را متوقف کند و مدیر کل آژانس اتمی را موظف کرده بود تا مدت ۲ ماه، یعنی تا ۳ فوریه گزارشی پیرامون اجرای خواست‌های شورای امنیت توسنز ایرانیه شورا ارائه دهد. در این فاصله آقای البرادعی در ۱۶ ژانویه پیشنهاد «تعلیق در برابر تعلیق» را داد، یعنی در برابر تعلیق غنی‌سازی در ایران، اجرای قطننامه ۱۷۳۷ نیز متوقف شود. گرچه تعلیق قطننامه کاری دشوار و منوط به موافقت آمریکا است، معهدا اتحادیه اروپا و روسیه موافقت خود را با آن اعلام کردند و زمینه پذیرش آن و وادار کردن آمریکا به موافقت را ایجاد نمودند. اما مقامات جمهوری اسلامی، به‌جز پاره‌ای موضع‌گیری‌های دو پ‌اهلو، گام مشخصی در پاسخ به آن بر نداشتند.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۲۳ فوریه ۲۰۰۷، در گزارش خود پیرامون اجرای خواست‌های شورای امنیت توسط ایران، اعلام کرد که ایران همکاری لازم را با آژانس به‌عمل نیاورده است و فعالیت غنی‌سازی را نه تنها متوقف نساخته، بلکه گسترش داده است. میزان غنی‌سازی را تا ۴/۲ درصد رسانده و تصمیم دارد به تولید صنعتی اورانیوم بپردازد. با این اقدامات و چاشنی احمدی‌نژاد مبنی بر این که قطار اتمی ایران دنده ترمز ندارد، زمینه تصویب قطننامه دیگری علیه ایران بوجود آمد.

۴ روز پس از ارائه گزارش مدیر آژانس اتمی به‌شورا، نشست نمایندگان ۵ عضو دائمی شورای امنیت و آلمان در لندن تشکیل شد و گفتگو درباره قطننامه بعدی و مفاد آن آغاز گردید. دو هفته بعد پیش‌نویس قطننامه تهیه گردید. در آستانه تهیه قطننامه کوشش حاکمیت جمهوری اسلامی جلوگیری از تصویب قطننامه سوم در این خلاصه شد که آقای احمدی‌نژاد قطننامه شورای امنیت را «ورق‌پاره» نامید.

سرانجام شورای امنیت در ۲۴ مارس ۲۰۰۷، به‌اتفاق آراء سومین قطننامه (قطننامه ۱۷۴۷) را علیه ایران تصویب کرد، مجازات‌های جدیدی را اعلام نمود، حساب‌های مالی ۱۳ شرکت و نهاد و ۱۵ نفر را که در برنامه هسته‌ای و موشکی ایران شرکت دارند، بست و مسافرت افراد نامبرده را به‌خارج ممنوع کرد.

بدین ترتیب حاصل ماجراجویی‌ها و اعتراضات نابخردانه در برنامه غنی‌سازی که به‌نام خلق ایران دنبال گردید و مردم ایران به‌جز زبان سودی در اجرای آن ندارند، عبارت بود از:

۱- تصویب سه قطننامه علیه ایران توسط شورای امنیت، اعمال تحریم‌ها و مجازات‌های اقتصادی و ممنوعیت صدور و فروش تجهیزات و تکنولوژی هسته‌ای که در قطننامه‌ها مقرر شده است. افزون بر ایجاد اختلال در برنامه هسته‌ای، عاملی در به‌خطر انداختن ایمنی نیروگاه اتمی، تشدید خطر تشعشعات اتمی و گسترش آن است و این از مواردی است که هر دو طرف کمتر از آن سخن گفته‌اند.

در مورد مجازات‌های مالی و اقتصادی نیز، با توجه به‌وخامت اوضاع اقتصادی، فساد اقتصادی دو سیاست‌های ناکارآمد و زیان بخش حکومت در این عرصه و با توجه به‌اتکاء و دلبستگی کشور به‌واردات و قراردادهای خارجی، مجازات و تحریم مقرر شده، ایران و اقتصاد آنرا در معرض خطرهای جدی قرار داده است و به‌ویژه این که افزون بر مجازات‌های شورای امنیت، آمریکا نیز بر فعالیت‌های جداگانه‌ای برای تنگ کردن عرصه بر اقتصاد نظام بانکی دست زده است. وادار کردن حکومت‌ها و نهادهای مالی و بانکی اروپا و ژاپن و ... به‌قطع روابط پولی و همکاری‌های اقتصادی، لغو ضمانت‌های بانکی به‌صادرکنندگان کالا و جلوگیری از رفتن سرمایه به‌ایران و لغو قراردادهای جاری شرکت‌ها با ایران از جمله این فعالیت‌ها بود که با موفقیت به‌پیش برده شد. حتی شرکت توتال با همهٔ پیشینه و منافع آن در ایران، به‌علت نداشتن اعتبار بانکی، ناگزیر اجرای قرارداد خود با ایران را متوقف ساخت. در نتیجه تحریم‌های شورای امنیت و فعالیت‌های مستقل آمریکا، در این فاصله ۴۰ بانک و مؤسسه مالی بین‌المللی معاملات خود را با ایران قطع و یا محدود کرده‌اند.

این وضعیت و نتایج واقعی و روانی آن، هم اکنون به‌ایجاد حالت بلاتکلیفی در تعلیق در فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی، به‌کاهش سرمایه‌گذاری و تشدید فرار سرمایه از ایران منجر شده است و مردم در زیر فشارهای گوناگون، در شرایط تعلیق بسیاری از فعالیت‌ها و پیامدهای آن و در اضطراب و نگرانی از تهدید و خطرهای احتمالی بسر می‌برند.

ماه‌های پس از تصویب قطننامه اول (قطننامه ۱۶۹۶)، ماه‌های کشمکش بر سر مجازات اقتصادی بود. مسأله مورد اختلاف در شورای امنیت، نه اصل مجازات اقتصادی، بلکه موارد و حدود آن بود. کشورهای اروپایی که خود نیز از تحریم ایران متضرر می‌شدند، هم‌چنین چین و روسیه که در مناسبات با ایران منافع سرشار دارند، با مجازات‌های مورد نظر آمریکا موافق نبودند. این امر کار توافق در شورای امنیت را برای چند ماه به‌تأخیر انداخت. سرگئی لاوروف وزیر خارجه روسیه در رابطه با این اختلاف‌ها، در ۱ دسامبر ۲۰۰۶ در عمان اظهار داشت که «روسیه مخالف مجازات ایران نیست و از تحریم صدور مواد و تجهیزات اتمی و نیز تکنولوژی حساس به‌ایران حمایت می‌کند. اما مجازات‌هایی که آمریکا پیشنهاد می‌کند، بسیار سنگین است».

سرانجام شورای امنیت در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۶ به‌اتفاق آراء قطننامه پیرامون برنامه هسته‌ای ایران را تصویب کرد. در این قطننامه پس از ابراز نگرانی نسبت به «خطرات ناشی از برنامه هسته‌ای ایران و کوتاهی مستمر ایران در برآوردن خواست‌های شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و در ایجاد اعتماد نسبت به‌مقاصد صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای خود و عدم توجه به‌قطننامه ۱۶۹۶ مصوبه ژوئیه ۲۰۰۶، تأکید شده است که ایران باید «بدون تأخیر بیشتر، تمامی فعالیت‌های بازفراوری و مرتبط با غنی‌سازی از جمله تحقیق و توسعه، به‌گونه‌ای که توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مورد راستی‌آزمایی قرار گیرد، هم‌چنین کارکردن بر روی تمامی پروژه‌های مرتبط با آب سنگین، از جمله ساخت راکتور تحقیقاتی که با آب سنگین کار می‌کند، را تعلیق نماید». شورای امنیت در این قطننامه از کلیه کشورهای خواست «اقدام لازم را به‌منظور ممانعت از عرضه، فروش یا انتقال مستقیم و غیرمستقیم کلیه اقلام، مواد، تجهیزات، کالاها و فناوری که می‌تواند به‌فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی، بازفراوری یا آب سنگین ایران یا به‌توسعه سیستم‌های پرتاب سلاح هسته‌ای کمک نماید، از سرزمین‌شان یا بوسیله اتباع‌شان، یا با استفاده از کشتی‌ها و هواپیماهای تحت پرچم‌شان، به‌عمل آورند»، هم‌چنین کلیه کشورهای بایستی اقدامات ضروری به‌منظور جلوگیری از فراهم شدن هر گونه مشارکت فنی و یا آموزشی، کمک مالی، سرمایه‌گذاری، واسطه‌گری یا سایر خدمات و انتقال منابع مالی یا خدمات مرتبط با عرضه، فروش، انتقال، تولید یا استفاده از اقلام، مواد، تجهیزات، کالاها و فناوری ممنوع شده را به‌مورد اجراء گذارند».

افزون بر این شورای امنیت تصمیم گرفت اعتبارات و دارائی‌های اشخاص و نهادهائی که در فعالیت‌های هسته‌ای ایران شرکت مستقیم یا غیرمستقیم دارند را به‌بندد. در این ارتباط در قطننامه تصریح شده است که «تمامی دولت‌ها باید کلیه اعتبارات، دارائی‌های مالی و سایر منابع اقتصادی اشخاص و نهادهائی که در فعالیت‌های مربوط به‌اشاعه هسته‌ای یا گسترش سیستم‌های انتقال سلاح‌های هسته‌ای ایران مشارکت دارند یا مستقیماً با آن مرتبط هستند یا به‌این برنامه کمک می‌رسانند را مسدود کنند». به‌پیوست این تصمیم از ۷ نهاد که در برنامه هسته‌ای و ۳ نهاد که در برنامه موشک‌های بالیستیک و ۱۳ نفر که در این فعالیت‌ها شرکت دارند، نام برده شده که مشمول این تصمیم‌اند و تمام دولت‌ها موظفند اعتبارات و دارائی‌های آنها را مسدود کنند.

رویکرد حاکمیت جمهوری اسلامی نسبت به‌این قطننامه، قبل و بعد از تصویب آن کمک به‌بحران و تشدید انفراد بود. در هفته‌های پیش از اجلاس شورای امنیت، حکومت احمدی‌نژاد در ادامهٔ یک رشته تحرکات در اول دسامبر با هزینه کردن قریب یک میلیارد تومان، کنفرانس هلوکاست را در تهران برگزار کرد و در ۱۴ دسامبر بار دیگر اظهار داشت: «غربی‌ها اسطوره کشتار یهودیان را اختراع کرده‌اند» و در ارتباط با پروژه هسته‌ای اعلام نمود: «حتی حاضر نیستیم یک روز و به‌عنوان تبلیغات، فعالیت‌ها را تعلیق کنیم». این گونه برخوردهای تحریک‌آمیز در آستانهٔ اجلاس شورای امنیت حتی اعتراض برخی نیروهای درونی نظام و روزنامه‌هائی چون جمهوری اسلامی را برانگیخت.

پس از تصویب قطننامه نیز، آقای رئیس‌جمهور «جای تدبیر برای خروج از بن‌بست تحریم و تهدید، اظهار داشت: «هرگاه قدرت‌های متجاوز با ارادهٔ ملت ایران [بخوانید اراده من] مخالفت کنند، ضربه‌ای تاریخی به‌آنها وارد خواهیم کرد». پاسخ دیگر او به‌قطننامه این بود که: ایران اعتنائی به‌قطننامه ندارد و به‌غنی‌سازی ادامه می‌دهد.

کردند که بر اساس مدارکی حاکی از مداخله این افراد در عراق و در برانگیختن گروه‌ها به‌شورش، به‌این اقدام دست زده است.

یک‌ماه پس از تصویب قطعنامه، در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۷، بوش در کنگره آمریکا ضمن حمله شدید به ایران، از جمله اظهار داشت: جهان به رژیم ایران اجازه نمی‌دهد به‌سلاح اتمی مجهز شود. هفته‌ای پس از این حمله شدید، گفته شد که بوش به‌ارتش آمریکا در عراق دستور داده است که عوامل رژیم ایران را که با شورشیان عراقی همکاری می‌کنند، دستگیر نمایند و یا به‌قتل برسانند.

یک ماه پس از تصویب قطعنامه، آمریکا در دو نوبت نیروهای هوایی و دریایی جدید به‌خلیج فارس اعزام داشت. دیک چنی معاون رئیس‌جمهور آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۷ (۵ هفته پس از تصویب قطعنامه)، اعلام کرد آمریکا ناو هوایمابر دیگری به‌خلیج فارس اعزام کرده است و آنرا اختطاری جدی به‌ایران خواند و افزود: «آمریکا مصمم است جلوی نفوذ ایران در منطقه را بگیرد».

در ماه فوریه ناو هوایمابر استینس با ناوگان همراه وارد خلیج فارس شد و پهناو هوایمابر آیزنهاور که قبلاً مستقر بود، اضافه شد. بدین ترتیب آمریکا با استقرار دو ناو هوایمابر و دو گروه ناوهای جنگی در خلیج فارس - به‌گفته دیک چنی برای مقابله با تهدید ایران! - حضور نظامی خود را بیش از پیش و به‌گونه‌ای که بتواند هدف‌های گوناگون را مورد حمله قرار دهد، گسترش داد.

همه این اقدامات که بنام جلوگیری از تحریکات ایران توجیه می‌شود، زمانی انجام گرفته است که ظاهراً تلاش‌ها بر روی راه حل‌های دیپلماتیک متمرکز است و کشمکش‌ها شدت گذشته را ندارند. هم‌زمان با این تحریکات و تدارکات، گاردین در ۳۱ ژانویه با استناد به‌اظهارات پاره‌ای مقامات آمریکائی از «تدارک جنگ علیه ایران خبر داد». دو هفته پس از آن مجله «نیوزویک» گزارش دیگری از تدارک آمریکا برای جنگ با ایران در شماره ۱۲ تا ۱۹ فوریه ۲۰۰۷ منتشر ساخت و نوشت: «مشاوران بوش او را به‌حمله به‌ایران تحریص می‌کنند و به‌دنبال بهانه‌ای هستند که اقدام نظامی را ناگزیر بگردانند. با توجه به‌وضعیت سخت آشفته عراق و منطقه، احتمال وقوع حادثه‌ای که بهانه لازم برای حمله به‌ایران گردد، بسیار زیاد است» (به‌نقل از انقلاب اسلامی، شماره ۶۶۵). در همین زمان بی‌بی‌سی نیز به‌استناد منابع دیپلماتیک، از احتمال حمله هوایی آمریکا به‌ایران خبر داد. طبق این گزارش علاوه بر تأسیسات اتمی اصفهان و نطنز و اراک، پایگاه‌های دریایی و تأسیسات موشکی ایران نیز هدف حمله‌اند.

ج- فشار اسرائیل و لابی اسرائیل در آمریکا

در خاورمیانه، اسرائیل بیش از هر کشور دیگری خواهان تضعیف ایران و ضربه‌زدن به‌آن است. دولت اسرائیل به‌ویژه در یک‌سال اخیر با توجه به‌شدت بحران هسته‌ای ایران و با دستمایه کردن گفته‌های احمدی‌نژاد در مورد از بین بردن اسرائیل و نفی هلوکاست، می‌کوشد اجماع هر چه بیشتری علیه جمهوری اسلامی بوجود آورد و آمریکا را به‌حمله به‌ایران ترغیب نماید. اسرائیل که خود هم بمب هسته‌ای و هم زرادخانه عظیم تسلیحاتی پیشرفته در اختیار دارد و استراتژی آن همانند آمریکا اعمال زور و قدرت نظامی است و به‌اتکاء این قدرت نظامی از هیچ‌گونه تجاوز علیه کشورهای عربی همسایه و از هیچ جنایتی علیه مردم فلسطین و لبنان ابائی نداشته است، با همه امکانات در پی دامن زدن حمله آمریکا به‌ایران است. اسرائیل «ایران مجهز به‌بمب اتمی» را «بزرگ‌ترین تهدید برای موجودیت» خود می‌خواند. با توجه به‌نفوذ اسرائیل و لابی آن در آمریکا، فشار آنها بی‌شک عاملی است در تشدید خطر اقدام نظامی علیه ایران.

د- مشکلات آمریکا در عراق

جنگ علیه عراق پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل تصویری را برای آمریکا به‌همراه آورد. یکی از نتایج این جنگ قدرت‌یابی جمهوری اسلامی ایران و نیروهای شیعه‌ی متحد آن بود، به‌گونه‌ای که امروز خروج از باتلاق عراق بدون همکاری جمهوری اسلامی ممکن نیست. شکست آمریکا در عراق، گسترش جنگ داخلی و جنگ مذهبی در این کشور، مرگ ۷۰۰ هزار تن از ساکنان این سرزمین و هزاران سرباز آمریکائی، مشکلات روزافزون در سایر مناطق، به‌ویژه در افغانستان، مخالفت روزافزون مردم آمریکا، مجلس نمایندگان و سنای این کشور با ادامه جنگ و توسعه آن، هم‌چنین کاهش توانائی‌ها، از جمله توانائی نظامی برای دست‌اندازی به‌سایر مناطق ... عوامل بازدارنده‌ای است که احتمال ماجراجوئی‌های نظامی دیگری

۲- یکی دیگر از نتایج بحران‌سازی در پروژه اتمی، انفراد ایران در عرضه جهانی است. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، هنگامی که کشوری در معرض خطر ناشی از سیاست سلطه‌جویانه آمریکا قرار می‌گیرد، یک شرط اصلی خنثی کردن خطر نشان دادن بی‌پایه بودن بهانه‌ها و توجیه‌ها و اتخاذ سیاست سنجیده است که حمایت جهانیان (کشورها، نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی) را جلب و آمریکا را منفرد و زیر فشار همه‌جانبه قرار دهد. در حالی که سیاست جمهوری اسلامی در عمل تقویت مواضع آمریکا و هم‌صدا کردن کشورها، نهادهای بین‌المللی و بخش بزرگ افکار عمومی با آن بود. غنی‌سازی اورانیوم - صرف‌نظر از غیرضروری و زیان‌آور بودن آن - به‌ر حال مستلزم آن است که جامعه جهانی از ماهیت صلح‌آمیز بودن آن اطمینان حاصل نماید. اما حاکمیت جمهوری اسلامی بجای برآوردن این خواست و نشان دادن مقاصد صلح‌آمیز پروژه هسته‌ای، سیاست بی‌اعتنائی به‌خواست نام‌برده، ماجراجوئی و بحران‌سازی را در پیش گرفت و تردید و سؤظن نسبت به هدف‌های برنامه اتمی خود را تشدید کرد و شرائطی بوجود آورد که همه اعضای شورای امنیت و حتی کشورهای که از تحریم ایران زیان می‌دیدند، به‌قطعنامه‌ها، تحریم و مجازات ایران رأی دهند. به‌عبارت دیگر پیامد این سیاست و راهکار، نه انفراد آمریکا، بلکه انفراد جمهوری اسلامی و آسیب و ضربه‌پذیری بیشتر ایران بود.

۳- صرف‌نظر از این پرسش که آیا آمریکا در شرائطی که امروز در آن قرار دارد، اصولاً قادر به‌اقدام نظامی علیه ایران است یا نه؟، سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی عملاً زمینه را برای چنین اقدامی مساعدتر کرده است. انفراد ایران، تشدید سؤظن‌ها نسبت به‌پروژه هسته‌ای، ترس از قدرت‌یابی و هدف‌های جمهوری اسلامی در منطقه و در میان شیعیان جهان از جمله زمینه‌های مساعد و عوامل برانگیزنده اقدام نظامی است.

آمریکا از همان آغاز جدال هسته‌ای با ایران، به‌موازات قبول تلاش برای حل مسأله از طریق دیپلماتیک و یا پافشاری برای بردن پرونده به‌شورای امنیت و اعمال فشارهای سیاسی و مجازات‌های اقتصادی، هیچگاه گزینه نظامی و تدارک آنرا از دستور کار خارج نساخته است. در استراتژی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا، حمله به‌ایران به‌منظور تأمین منافع و مقاصد سلطه‌گرانه یکی از مؤلفه‌های این استراتژی را تشکیل می‌دهد است. توجیه‌گر این حمله و مداخله، حاکمیت استبداد دینی در ایران و هدف‌ها و سیاست‌های جمهوری اسلامی در منطقه بوده است.

برخی - از جمله در درون حاکمیت جمهوری اسلامی - بر این نظرند که این تهدیدها جدی نیست و به‌منظور اعمال فشار انجام می‌گیرد. بدون تردید یکی از هدف‌های تهدیدات، اعمال فشار است. معهداً ساده‌لوحانه خواهد بود اگر هدف تهدیدها را در اعمال فشار خلاصه کنیم و مؤلفه‌های دیگری را که می‌تواند به‌اقدام نظامی منتهی گردند را نادیده بگیریم. این عوامل عبارتند از:

الف - نفوذ جانبداران جنگ در دستگاه بوش

واقعیت این است که در میان نزدیکان و مشاوران بوش کسانی هستند که بطور کلی از بکارگیری زور و قدرت نظامی جانبداری می‌کنند و در بالا به‌پاره‌ای از آنان و نظراتشان اشاره کردیم. با توجه به‌همین امر است که پس از اعلام موافقت آمریکا با گفتگوهای اتحادیه اروپا با ایران و استقبال از تلاش برای یافتن راه حل سیاسی، بسیاری بر این عقیده بودند که دیک چنی و گروه سخت‌سرن در کاخ سفید و پنتاگون به‌این دلیل به‌ادامه مذاکره روی خوش نشان دادند که برآند گفتگوها نتیجه نخواهد داد و پس از شکست فعالیت‌های دیپلماتیک راه برای گزینه نظامی مورد نظر آنها هموار خواهد شد.

ب: اقدامات عملی و تدارک نظامی

دو هفته پیش از تهیه قطعنامه ۱۷۳۷، روبرت گیت وزیر دفاع آمریکا در جلسه کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا گفت: «به‌ایران نباید حمله کرد، مگر این که چاره دیگری نباشد»! سه هفته پس از تصویب قطعنامه اخطار کرد که: ایران پا را از گلیم خود فراتر نهاده است.

دو هفته پس از تصویب قطعنامه ۱۷۳۷، قوای آمریکا در عراق در ۱۱ ژانویه با حمله به‌محل کنسولگری ایران در اربیل ۵ تن از مأموران جمهوری اسلامی - از جمله افرادی از سپاه را دستگیر و ادعا

و مکانیسم شیوه تولید سرمایه‌داری عمل کند، شکوفان و پیشرفت باشد. اقتصاد روسیه بسیار عقب‌مانده و همچون برزیل در حد «کشورهای در حال گذار» است. ورود روسیه به این «کلوب» به‌طور عمدی به‌خاطر قدرت نظامی برتر و منابع طبیعی سرشاری است که در این کشور وجود دارند و صنایع کشورهای اروپائی بدان نیازمندند.

جنگ اسرائیل با مصر و سوریه در سال ۱۹۷۵ سبب بالا رفتن ناگهانی بهای نفت در جهان گشت. تشکیل «کلوب ۶» در همان سال به این خاطر صورت گرفت تا این کشورها بتوانند با اجرای سیاست پولی مشترکی درآمدهای کلان ارزی کشورهای اوپک را به بازارهای خود برگردانند و از انتقال آن به کشورهای «سوسیالیستی» جلوگیری کنند. اما به‌تدریج موضوع‌های دیگری نظیر اقتصاد جهانی، آموزش و پرورش، تکامل جمعیت، محیط زیست، دگرگونی‌های جوی، سیاست خارجی، تروریسم، حقوق بین‌الملل و ... نیز در دستور کار این «کلوب» قرار گرفت و به‌همین دلیل نیز بسیاری از مردم جهان بر این باورند که کشورهای عضو این «کلوب» خود را به «حکومت جهانی» بدل ساخته‌اند و می‌کوشند در تناسب با منافع و خواست‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی خود سیاست‌هایی را برای جهان برگزینند و با ابزارهایی چون بانک جهانی، اتاق بازرگانی جهانی و ... که در اختیار دارند، آن را بر دیگر کشورهای جهان تحمیل کنند.

در حال حاضر در این هشت کشور ۱۳ تا ۱۴٪ از مردم جهان زندگی می‌کنند و در عوض این کشورها با توجه به «نیروی خرید متعادل» Kaufkraftparität ۵۰٪ از بازار جهانی و با توجه به «قیمت‌های واقعی» بیش از سه‌چهارم از «تولید ناخالص جهانی» را در اختیار دارند، یعنی ۱۴٪ از مردم جهان ۷۵٪ از اقتصاد جهانی را تولید و مصرف می‌کنند و ۵۰٪ از بازرگانی جهان را به‌خود اختصاص داده‌اند. هم‌چنین بودجه نظامی تمامی کشورهای جهان در سال گذشته بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار بود که ۷۵٪ از آن را ۸ کشور فوق هزینه کردند. به این ترتیب آشکار می‌شود که برتری نظامی این هشت کشور در برابر دیگر کشورهای جهان سرسام‌آور و باور نکردنی است.

این ۸ کشور با برخورداری از یک‌چنین برتری اقتصادی و نظامی می‌توانند سیاست‌های دلخواه خود را بر مردم جهان تحمیل کنند و می‌کوشند مکانیسم‌هایی را بر اقتصاد کشورهای عقب‌مانده و در حال توسعه حاکم سازند که در خدمت شکوفائی اقتصاد برتر آنان قرار دارد. بطور مثال، بانک جهانی از کشورهای عقب‌مانده می‌خواهد که ورود کالاهای صنعتی را در کشور خود آزاد سازند و هرگاه بدان تن در ندهند، از پرداخت وام به آنها خودداری می‌کند و هم‌زمان کشورهای صنعتی از ورود حتی کالاهای کشاورزی کشورهای جهان سوم به بازارهای خود جلوگیری می‌کنند.

به‌همین دلیل نیز مخالفان این نشست، آن را «نهادی غیرقانونی» می‌دانند، زیرا جهان به‌رهبران این هشت کشور حق تدوین سیاست جهانی را نداده و برای این هدف سازمان ملل را بوجود آورده است. در آلمان یک هفته پیش از و در هنگام برگزاری این نشست به‌رهبری آتاک ATTAK، سازمانی که علیه نظم اقتصادی کنونی مبارزه می‌کند و خواهان تقسیم عادلانه‌تر ثروت جهانی است، تظاهرات گسترده‌ای علیه «نشست ۸» برگزار شد که در آن بیش از چند صد هزار تن شرکت جستند و توانستند نفرت خود را نسبت به‌رهبرانی ابراز دارند که منافع کشورهای خود را فراسوی منافع ۶ میلیارد انسانی قرار می‌دهند که در دیگر کشورهای جهان می‌زیند و بیش از نیمی از آنان زیر خط فقر بسر می‌برند.

با این حال به‌خاطر پیدایش روند «جهانی‌سازی» Globalisierung و توسعه تولید صنعتی در کشورهای پیرامونی و جهان سوم، از سهم تولید این هشت کشور با شتاب کاسته می‌شود. بطور مثال در سال ۲۰۰۴ این کشورها ۶۵/۷٪ از تولید ناخالص ملی جهان را تولید کرده بودند و در سال ۲۰۰۵ سهم آنان به ۶۳/۷٪ کاهش یافت، یعنی در مقایسه جهانی به‌میزان ۲٪ از قدرت اقتصادی آنها کاسته شد. با توجه به رشد اقتصادی سرسام‌آور چین، هند و برخی دیگر از کشورهای جهان سوم، باید پذیرفت که سهم این کشورها تا پایان ۲۰۱۰ به کمتر از ۶۰٪ و تا ۲۰۱۵ به کمتر از ۵۰٪ کاهش یابد. در تناسب با این دگرگونی روشن است که به قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی کشورهای چون چین و هند در بازار جهانی بیشتر خواهد شد. دیری نخواهد کشید که چین و هند در عرصه جهانی به‌متابیه دو ابرقدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی برخوانند خواست و به‌دوران تک‌ابرقدرتی آمریکا خاتمه خواهند داد. اما پرسش اساسی آن است که آیا تا آن روز شیوه تولید سرمایه‌داری خواهد توانست به‌زندگی خود ادامه دهد؟

چون حمله به‌ایران را کاهش می‌دهد. معهدا باتلاق عراق و مشکل افغانستان... در عین حال که عوامل بازدارنده گسترش جنگ‌اند، می‌توانند برانگیزنده آن نیز باشند. این احتمال را نمی‌توان نادیده گرفت که با وجود عواقب وخامت‌بار حمله به‌ایران و پیامدهای ویرانگر آن برای منطقه و امنیت آن و برای اسرائیل، آمریکا و اقتصاد غرب، آمریکای در محاصره تنگناها، به‌حمله به‌ایران به‌متابیه مفری برای خروج از تنگناها متوسل شود و با استناد به ادعاهائی از قبیل «خطر پروژه هسته‌ای ایران»، «عدم انعطاف حاکمیت جمهوری اسلامی»، «تحریک و خرابکاری رژیم ایران در عراق»... با حمله نظامی (هوائی یا دریائی) به‌ایران، توجه‌ها را از عراق و شکست و گرفتاری در عراق، به‌ایران معطوف نماید. این احتمالی است که پاره‌ای از تحلیل‌گران سیاسی و کسانی چون برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر نیز به آن اشاره کرده‌اند.

۵- ساز و کار بالاگیری کنش‌ها و واکنش‌ها

عوامل بالا پیامدهائی هستند که گزینه نظامی را محتمل می‌کنند. آن‌چه مسلم است، شرائط و امکانات هم‌چنان به‌سود راه حل سیاسی است. با همه این‌ها نباید احتمال گزینه نظامی را منتفی دانست و از تلاش در جلوگیری از آن بازماند، به‌ویژه این که بالاگیری بحران و کشمکش - صرف‌نظر از موارد بالا - خود بالقوه عاملی است که می‌تواند به‌جنگ منتهی گردد. نه تنها برنامه و تصمیم قطعی به‌جنگ، بلکه تهدیدها و تحریک‌ها و مکانیسم ناشی از بالاگیری کنش‌ها و واکنش‌ها و یا یک اشتباه از یکی از دو طرف درگیری، می‌تواند کار را به برخورد نظامی بکشاند.

در چنین شرائطی، مردم ایران نه تنها نمی‌توانند نظاره‌گر حوادث باشند، بلکه وظیفه و سهم اصلی را در تغییر آن دارند. مقابله با سیاست جنگ‌افروزان آمریکا و تهدیدهای مداوم آن و برانگیختن اعتراض همه مردم صلح‌دوست جهان علیه آن، یکی از ابزارهای این مبارزه است. در عین حال باید در داخل کشور - مبارزه‌ای فعال علیه سیاست‌های حاکمیت جمهوری اسلامی و بحران‌سازی‌های آن سازمان داد. طبیعی است مردم ایران زمانی می‌توانند خود را از حالت گروگان این رژیم بودن و ماجراجویی‌های آن رها سازند که خود حاکمیت خویش را مستقر نمایند و نظامی دموکراتیک را در ایران حاکم کنند. معهدا تا آن زمان و به‌موازات تلاش برای این منظور، باید علیه سیاست‌های زیان‌بخش و ماجراجویانه حاکمیت به‌اعتراض برخیزند و بخواهند سیاست هسته‌ای بر اساس منافع کشور، به دور از جنجال‌آفرینی، با شفاف‌سازی و ایجاد اطمینان نسبت به‌مقاصد صلح‌آمیز آن پیش برده شود و به‌شرائط بحرانی و تهدیدآمیز کنونی خاتمه داده شود.

ایران تا کنون فرصت‌ها و شرائط مساعد متعددی را برای حل مسأله از دست داده است و امروز از امتیازاتی که می‌توانستند دو سال قبل تحصیل کند؛ نه تنها عقب‌تر است، بلکه با تصویب قطعنامه در شورای امنیت، در زیر فشارهای گوناگون، به‌ویژه فشار اقتصادی و تعلیق و اختلال در فعالیت اقتصادی، مالی، بازرگانی و تولیدی قرار دارد. با همه اینها پیشنهاد «تعلیق در برابر تعلیق» اگر چه نسبت به‌فرصت‌های قبلی گامی به‌عقب می‌باشد، معهدا می‌تواند به‌شرائط و فشارهای کنونی پایان دهد و آغازی برای حل مسأله از طریق گفتگو باشد. همه شواهد حاکی از آن است که ادامه بحران و تشدید آن، نه کسب امتیازهای بیشتر، بلکه پذیرش خطرها و آسیب‌های بیشتر را در پی خواهد داشت.

نشست رهبران ...

یعنی نیجریه، مصر، افریقای جنوبی و الجزیره نیز به آلمان دعوت شدند تا در مذاکرات غیررسمی حضور داشته باشند و خواست‌های خود را در رابطه با پروژه «کمک به آفریقا» مطرح کنند. رهبران ۶ کشور سرمایه‌داری (آمریکا، آلمان، انگلیس، ایتالیا، روسیه، ژاپن، فرانسه) که صاحب اقتصاد برتر در بازار جهانی بودند، برای نخستین بار در سال ۱۹۷۵ تصمیم گرفتند هر سال یک‌بار گرد هم آیند و آینده بازار جهانی را در رابطه با منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خویش برنامه‌ریزی کنند. یک‌سال بعد کانادا به این «کلوب» پیوست و پس از فروپاشی شوروی و پیدایش روسیه سرمایه‌داری، این کشور نیز به آن «کلوب» راه یافت، بی آن که از حقوق یک عضو بطور کامل برخوردار باشد و یا آن که از اقتصادش که باید بر مبنای

Tarhi no

Chief editor: Manouchehr Salehi

The Provisional Council of the Iranian Left Socialists

سردبیر: منوچهر صالحی

Eleventh year NO. 124

June- July 2007

کارل کائوتسکی

دومینیک ویدال Dominique VIDAL

فیلیپ رکاسویچ Philippe REKACEWICZ

انقلاب پرولتری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

بخش سه

انقلاب اقتصادی

۹- کشاورزی

ب- مالکیت همگانی Gemeineigentum بر زمین

برعکس جنگلداری، کشاورزی در واقع از وضعیت مساعدی برخوردار نیست. با این حال در آنجا نیز باید میان **تصاحب زمین و استفاده از زمین** تفاوت گذاشت. در برخی از مناسبات اجتماعی فعالیت Betrieb و **تصاحب Besitz** به سختی در هم تنیده شده‌اند، به طوری که اجتماعی سازی مالکیت این زمین‌ها با دشواری مشابهی برای اجتماعی سازی کارگاه‌های کشاورزی روبرو خواهد شد و این دو را می‌توان فقط با هم انجام داد.

اما این امر تحت هر شرائطی امکان‌پذیر نیست. در مناسبات **استجاره‌ای Pächter-verhältnis** کارگاه و زمین کشاورزی به طور هویدائی از هم جدایند. به طور مثال مالکیت لاتیفوندی (۱۳۷) که با اقتصاد خرد حقیرانه همراه است، آن گونه که در ایرلند و بخش‌های مختلف ایتالیا در سطح بالائی وجود داشت و هنوز نیز تا اندازه‌ای موجود است.

کارکرد **کارگاه کشاورزی** برای زندگی مهم است و به همین دلیل نباید سهل‌انگارانه مغل آن شد. بر عکس، مالک شخصی زمین‌های کشاورزی که با کارگاه در هیچ ارتباطی قرار ندارد، از نقطه نظر اجتماعی غیرضروری‌ترین شخص در جهان است. اما از آنجا که یک چنین شخصیت غیرضروری مهم‌ترین سرچشمه زندگی اجتماعی را در دستان خود انحصار کرده است، می‌تواند در عین حال به شخصیتی زیان‌آور، آری به زیان‌آورترین شخص جامعه بدل گردد.

آنجا که صاحب زمین کشاورزی خود به زراعت اشتغال ندارد و بلکه در هیئت ارباب در برابر مستأجری قرار گرفته است که بر روی زمین کار می‌کند و یا آن که کار بر روی آن زمین را هدایت می‌کند، از میان برداشتن موقعیت سلطه‌گر مالک زمین به فوری‌ترین خواست اجتماعی بدل می‌گردد. مستأجر زمین زراعی آرزوی دیگری ندارد، مگر آن که خود به مالک زمین بدل گردد و درک لیبرالی نیز برای چنین آرزویی فضای مساعدی به وجود آورده است.

اما حتی در رادیکال‌ترین کشور بورژوازی که در آن پرولتاریائی نیرومند وجود دارد و هم چون انگلستان دارای کارخانه‌های بزرگ است، راه‌حل دیگری برای مشکل زمین‌های کشاورزی یافت و آن را به خواست خود بدل ساخت: **دولتی سازی زمین‌های کشاورزی**. نه از میان برداشتن مناسبات استجاره‌ای، بلکه تبدیل روستائی از مستأجر مالک خصوصی به مستأجر دولت.

چنین هدفی باید در دستور کار حزبی پرولتری قرار گیرد که در پی از میان برداشتن مالکیت شخصی بر ابزار تولید است و هرگاه امکان دولتی سازی وجود داشته باشد، فقط به [دولتی سازی] مهم‌ترین ابزار تولید بسنده نمی‌کند. چنین وضعیتی در سطح بالائی در کشورهای موجود است که در آنها سیستم مستأجری بر زمین‌های کشاورزی وجود دارد. از آنجا که در این [کشورها] مالکیت شخصی بر زمین از کارکردی اجتماعی برخوردار نیست، **بازمانده در صفحه ۶**

در سایه دیوار

یک تراموای فرانسوی بنام شیزوفرنی

برگردان به فارسی از بهروز عارفی

پوستره‌های تبلیغاتی تراموایی که قرار است در سال ۲۰۰۹ شروع بکار نماید، از هم اکنون دیوارهای بیت‌المقدس را پر کرده‌اند. تصاویر رنگی تبلیغاتی، تراموا را در طول حصار شهر قدیمی نشان می‌دهند. در عجیب‌ترین پوسترها، تراموا را به تئودور هرتصل متفکر مرتبط ساخته‌اند. این انتخاب به هیچوجه تصادفی نیست. هرتصل درست دو سال پیش از مرگش در کتاب Altneuland [سرزمین جدید قدیمی] که در ۱۹۰۲ منتشر شد، «راه آهن سبک» را نماد مدرنیته‌ای می‌داند که وی برای بیت‌المقدس آرزو می‌کند.

یک قرن پس از آن، این راه‌حل «محیط زیستی و اقتصادی» را برای بیت‌المقدس ارجح دانسته‌اند. شمولیک الگرایلی سخنگوی اسرائیلی موسسه تراموا توضیح می‌دهد که «شهر ما در حال خفگی است. اتومبیل‌ها آن را به ستوه آورده‌اند. قیمت اتومبیل هم پائین آمده و میزان کاربران وسائل نقلیه عمومی در میان اهالی بیت‌المقدس به ۴۰ درصد رسیده است، در حالی که در سال ۱۹۸۰، ۷۶ درصد بود». پس چگونه باید مقابله کرد؟ ساختمان جاده‌های نوساز به مجردی که به پایان می‌رسد، آن جاده‌ها از ترافیک اشباع می‌گردند. بیشتر خیابان‌ها باریک‌اند و نمی‌توان راهرو ویژه اتوبوس در آنها ایجاد کرد. ساختار زمین شناختی محل برای ایجاد مترو مناسب است ولی «چرا باید مانع از این شد که سرنشینان [وسایل نقلیه عمومی]، زیباترین شهر دنیا را تماشا کنند؟»

ده سال پیش، این استدالات شهردار شهر را که کسی جز ایهود اولمرت نبود، قانع کرد. اعتبار این طرح نیاز به استمداد از بخش خصوصی داشت. این عملیات به صورت BOT به اجرا درآمد. شرکت‌های سازنده، به مدت سی سال از آن بهره‌برداری خواهند کرد و سپس آن را به شهرداری تحویل خواهند داد. شرکت فرانسوی آلتسوم برنده مناقصه بین‌المللی در سال ۲۰۰۰ برای ساخت تراموا و شرکت کونکس از شاخه‌های کمپانی وئولیا (نیز فرانسوی) برای بهره‌برداری از آن شد. این دو شرکت کنسرسیومی بنام سیتی پاس با همکاری شرکت‌های اسرائیلی آشتروم و پولاز اینوست منتس و هم‌چنین بانک‌های هاپوآلیم و لئومی ایجاد کرده‌اند. قرارداد در ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۵ امضاء شد. هدف اصلی، حمل ۵۰۰ مسافر در هر کدام از ۲۵ واگن در مسیری به طول ۸/۱۳ کیلومتر از پیشگات زئو تا کوه هرتصل در سال ۲۰۰۹ است.

آلگرایلی معتقد است که برای موفقیت این طرح دو شرط لازم است: «تضمین امنیت آن و به ویژه آن که تراموا هدف سوءقصد های انتحاری قرار نگیرد و هم‌چنین مسیر آن به نیازهای عده زیادی از شهروندان پاسخ دهد. مدیران شرکت، بر روی جایجائی صدوپنجاه هزار مسافر در روز حساب می‌کنند. به همین دلیل، تراموا هم‌زمان از محلات یهودی [اصطلاح سیاسی مودبانه برای مستعمرات بیت‌المقدس شرقی] نظیر پیشگات زئو و محلات عرب‌نشین نظیر شونافات عبور می‌کند. در زمان حاضر، دو خط اتوبوسرانی به موازات هم فعالیت دارند، ولی نمی‌توان دو خط تراموای جداگانه در بیت‌المقدس بنا کرد. تراموایی که ما می‌سازیم، تراموای دوران صلح است.» **بازمانده در صفحه ۴**

«طرحی نو» تریونی آزاد است برای پخش اندیشه کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران می‌دانند. سردبیر و هر نویسنده

دیگری مسئول محتوای نوشته خویش هستند. برداشت‌های مطرح شده الزماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیستند.

بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در آمریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse

Konto: 120 166 5033

BLZ: 500 502 01